

یادداشت‌هایی بر «چه باید کرد؟»

نوشته حاضر از طرف یک محفل مارکسیستی - لنینیستی در اختیار سازمان ما قرار داده شده است، تا به انتشار خارجی آن مبادرت ورزیم. ما معتقدیم که علیرغم وجود برخی اختلاف نظرات سیاسی، دست زدن به بعضی همکاریها در سطوح مختلف ضروری و نیز ممکن است. همکاریهای مزبور نیز نباید موجب پرده پوشی یا فراموشی اختلافات گردد بلکه باید با دقت تر کردن و روشن تر نمودن آنها و مبارزه برای رفع این اختلافات همراه باشد، تا بدین وسیله به گسترش و تعمیق وحدت نظر در میان بخشهای مختلف جنبش یاری رساند. رفقای مزبور از جمله در نوشته دیگری برخورداری انتقادی به نظرات سیاسی ما کرده‌اند که ما آنرا در شماره بعدی «کمونیست» همراه با جوابیه سازمان منتشر خواهیم کرد.

فهرست

چند کلمه به عنوان پیشگفتار

۱- بررسی شرایط تاریخی

- ۱-۱- اوضاع روسیه و رشد جنبش کارگری
- ۱-۲- جنبش انقلابی در روسیه قبل از نفوذ مارکسیسم
- ۱-۳- نفوذ مارکسیسم و دوره اول تکامل سوسیال دمکراسی در روسیه (۱۸۸۴-۱۸۹۴)
- ۱-۴- «مارکسیسم علنی»
- ۱-۵- دوره دوم تکامل سوسیال دمکراسی در روسیه (۱۸۹۴-۱۸۹۸)
- ۱-۶- کنگره اول «حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه»
- ۱-۷- دوره سوم تکامل سوسیال دمکراسی در روسیه
- ۱-۸- نقشه لنین برای ایجاد حزب

۲- اکونومیسم

- ۲-۱- انعکاس اکونومیسم در زمینه تئوریک
- ۲-۲- انعکاس اکونومیسم در زمینه سیاسی - عملی
- ۲-۳- انعکاس اکونومیسم در زمینه سازمانی - تشکیلاتی
- ۲-۴- وجه اشتراک اکونومیسم و تروریسم
- ۲-۵- سیر تاریخی بعدی اکونومیسم
- ۳- در پرتو آموزشهای «چه باید کرد؟»
- ۳-۱- تز مرکزی رساله: ضرورت تلفیق سوسیالیسم علمی با جنبش کارگری
- ۳-۲- نفوذ سوسیالیسم از خارج به درون طبقه کارگر - رابطه بین تردیونیونیسم و مبارزه خود بخودی

۳-۳- نگاه کوتاهی به «انتقاداتی» که به «چه باید کرد؟» وارد آمد

۴- چند کلمه دیگر به عنوان پسگفتار

چند کلمه به عنوان پیشگفتار

مقاله حاضر نقد و تفسیری است بر رساله «چه باید کرد؟» لنین که ابتدا به منظور بحث و آموزش درون محفلی تهیه و تنظیم گردید. پس از تصمیم در مورد انتشار خارجی آن دیگر فرصتی دست نداد که تغییرات مناسب (از لحاظ سبک نگارش، انشاء، فرمولبندیها و غیره) برای یک انتشار نسبتاً وسیع بر روی آن انجام گیرد، و مقاله تقریباً بدون هیچگونه تغییری منتشر می شود.

مقاله از سه فصل عمده تشکیل می گردد. در فصل اول که به «بررسی شرایط تاریخی» اختصاص یافته، سعی گردیده است که خواننده بطور فشرده و موجز در جریان اوضاع و احوال تاریخی آن زمان قرار گیرد. در این قسمت ضمن آوردن تاریخچه مختصری از جنبش سوسیال دمکراسی روسیه، سیر پیدایش، نشو و نمو و رشد آن و نیز ارتباط و تأثیرپذیری آن از جنبش سوسیال دمکراسی بین المللی، به مبارزات و درگیریهای جناحهای مختلف سوسیال دمکراسی اشاره می رود. بدین ترتیب کوشش بر این بوده است که در طی این فصل زمینه‌ای جهت تشریح و تفسیر رساله «چه باید کرد؟» در متن تاریخی آن فراهم گردد، تا بتوان متعاقباً هم خود رساله را در این متن تاریخی مشخص بررسی نمود و هم آموزشهای عام آنرا بیرون کشید.

فصل دوم جمع‌بندی است از نظریات و انتقادات لنین به «اکنونیسم» و بنابراین باز کردن جنبه‌های مختلف اکنونیسم به عنوان انحراف اصلی و عمده درون سوسیال دمکراسی روسیه در هنگام تحریر رساله. در پایان این فصل به سیر تاریخی تحول اکنونیسم پس از آن زمان اشاره کوتاهی رفته است.

پس از قرار دادن رساله در زمینه مشخص تاریخی آن (فصل اول) و تحلیل رساله در این زمینه مشخص (فصل دوم) وقت آنست که به آموزشها و تزه‌های عام و جهانشمول رساله پرداخته شود و در اطراف آن قدری بحث گردد. این کار در فصل سوم «در پرتو آموزشهای چه باید کرد؟» انجام پذیرفته. در پایان این فصل نیز مختصراً به انتقاداتی که در آن زمان به رساله وارد آمده اشاره رفته است.

مقاله با چند کلمه به عنوان پس گفتار، که به هماهنگی و موزونی اندیشه لنین اشاره دارد خاتمه می یابد.

بهار ۱۳۵۶

۱- بررسی شرایط تاریخی

۱-۱- اوضاع روسیه و رشد جنبش کارگری

روسیه تزاری دیرتر از کشورهای اروپائی در مسیر رشد سرمایه داری گام نهاد. تا قبل از سالهای ۱۸۶۰ تعداد کارخانجات و فابریکها بسیار کم بوده و اقتصاد فئودالی اشرافیت زمیندار در کشور غالب بود. به دنبال الغای سرواژ (۱۸۶۱) سرمایه داری با آهنگی روزافزون رو به

رشد گذارد و طی تکامل خود در نیمه دوم قرن نوزدهم موجب پیدایش و شکل گیری پرولتاریای صنعتی مدرن گردید.

علیرغم الغای سرواژ و رشد سرمایه داری، روسیه هنوز کشوری بود خرده مالکی که تولید کوچک دهقانی در آن غالب بود. دهقانان که اکثریت مطلق جمعیت کشور را تشکیل می دادند نه تنها کماکان و تحت اشکالی نوین مورد استثمار مالکین بزرگ ارضی قرار داشتند، بلکه به دنبال رخنه روابط کالایی و بسط سرمایه داری در مناطق روستائی و پیدا شدن قشر جدید مرفه دهقانی، یعنی کولاکها، توسط اینان نیز استثمار می شدند. کولاکها، همان بورژوازی ده بودند که از تجزیه جماعت روستائی روس («میر») در اثر نفوذ سرمایه داری سربرآوردند. اینها قشر نازکی از دهقانان را تشکیل می دادند، مابقی اکثراً از دهقانان فقیر، نیمه پرولتاریا و پرولتاریای ده تشکیل می شدند که روز به روز بر تعدادشان افزوده می گشت، و حال آنکه از تعداد دهقانان میانه حال دائماً کاسته می شد. توده های عظیم دهقانی علاوه بر یوغ و استثمار مالکین بزرگ و کولاکها، بار سنگین مالیات و خراج دولتی را نیز که حکومت تزاری برای چرخاندن دستگاه عظیم بوروکراتیک و نظامی خویش محتاج آن بود، به دوش می کشیدند. مجموعه این شرایط موجب فقر و فلاکت توده های دهقان و مهاجرتهای دسته جمعی آنان به سمت شهرها و مراکز صنعتی گردیده، خیل عظیمی از بیکاران و گرسنگان را در شهرها به وجود می آورد.

در شهرها وضعیت کارگران به نوبه خود بغایت فلاکت بار و اسفناک بود. شرایط کار آنها بی اندازه طاقت فرسا و دستمزدشان بسیار ناچیز بود. از کار زنان و کودکان به مقیاس وسیعی بهره کشی شده و دستمزد آنها از مردان هم نازل تر بود. وضعیت مسکن، بهداشت و فرهنگ کارگران وحشت بار و در محیط کار نیز از هیچگونه ایمنی برخوردار نبودند. وجود ارتش بیکاران که مهاجرت روستائیان هر دم بر کمیت آن می افزود و همچنین تأثیر بحرانهای ادواری، فشار و محرومیت طبقه کارگر را مدام تشدید می کرد. در برابر این وضعیت کارگران از هیچگونه حقی برای دفاع از خود و رهائی از فقر و نابسامانی برخوردار نبودند. تنبیه بدنی در اکثر کارخانجات رایج بوده و سلسله مراتب تمام و کمالی از محافظین و مزدوران سرمایه داران پیوسته حرکت آنها را تحت نظارت می گرفتند. سرمایه داران با سوء استفاده از موقعیت کاملاً مسلط خویش، به انواع و اقسام طرق از همان مزد ناچیزی هم که به کارگران می دادند دزدیده و بالا می کشیدند. رایج ترین شیوه دستبرد به مزد کارگران عبارت بود از جریمه آنان به کوچکترین بهانه ای.

ستم وارد بر دهقانان و کارگران حد و حصری نداشت. در روستاها علاوه بر اشکال مختلف استثمار، کلیه نهادهای ستمگرانه روستائی فئودالی به قوت خود باقی مانده بود. کوچکترین خطائی از جانب دهقانان، شلاق و تنبیهات بدنی دیگر را به همراه می آورد. و هر بار که دهقانان بجان آمده از ستم و استثمار، به مبارزه روی آورده و شورش می کردند، ارتش تزار بر سر آنها ریخته، شورششان را در خون سرکوب می کرد. دهقانان و کارگران از هر گونه حقوق سیاسی محروم بودند. کوچکترین اعتراض کارگران نسبت به شرایط طاقت فرسای کار، به ویژه اگر این اعتراض حالت دسته جمعی و شکل اعتصاب به خود می گرفت مورد هجوم وحشیانه پلیس و قزاقها واقع می شد.

اتوکراسی روسیه بدترین دشمن خلق بود

زندان خلقها، این بود روسیه تزاری

طبقه کارگر از همان اوان پیدایش خود به عرصه مبارزه نیز گام نهاد. اولین اعتصابات دهه هفتاد قرن نوزدهم بیشتر علیه جریمه و انواع دیگر تقلب و دزدی سرمایه داران و نیز علیه پائین

آوردن دستمزدها صورت گرفت. این اعتصابات گاه شکل عصیانهای خشمگینانه به خود می گرفت و کارگران به تخریب ماشین آلات، شکستن در و پنجره‌های فابریک و درهم کوبیدن دفاتر اداری کارخانجات مبادرت می ورزیدند. معذالک از همان هنگام نطفه‌های آگاهی در بین کارگران بسته می شد. کارگران پیشرو رفته رفته به این نکته پی می بردند که برای مبارزه مؤثر علیه سرمایه داران، تشکل لازم است. در سال ۱۸۷۵ در ادسا، «اتحادیه کارگران روسیه جنوبی» پایه گذاری شد که پس از ۸-۹ ماه فعالیت از طرف پلیس تزاری کشف و منهدم گردید. سپس در سال ۱۸۷۸ در پترزبورگ «اتحادیه کارگران شمال روسیه» به همت دو کارگر انقلابی: خالتورین و ابنورسکی، تأسیس گردید. این اتحادیه که حدود ۲۰۰ عضو و در همین حدود سمپات داشت، در برنامه خود سرنگونی رژیم سیاسی، کسب آزادی و حقوق سیاسی برای مردم، و نیز هدف نهائی انقلاب سوسیالیستی را گنجانده بود. اتحادیه مزبور فعالانه در مبارزات کارگری و رهبری اعتصابات شرکت جست، لیکن پس از مدتی پلیس تزاری موفق به کشف و درهم کوبیدن آن نیز گردید.

جنبش کارگری به رشد خود ادامه می داد، از یک بخش تولیدی به بخشهای دیگر و از یک ناحیه صنعتی به نواحی جدید سرایت می نمود. از ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۶ بیش از ۴۸ اعتصاب با شرکت هشتاد هزار کارگر اعتصابی روی داد. اعتصاب معروف کارخانه موروزوف در سال ۱۸۸۵ به ویژه دارای اهمیت خاصی است. این اعتصاب که با شرکت نزدیک به هشت هزار کارگر علیه جریمه برپا شد، علیرغم مداخله نیروهای نظامی و سرکوب قهرآمیز آن، با هم پائی اعتصابات دیگر نظیر آن، دولت تزاری را مجبور به عقب نشینی و صدور قانونی به نفع کارگران در مورد مسئله جریمه نمود. مطابق این قانون جریمه‌ها از آن پس به عوض ریخته شدن به جیب سرمایه داران می بایست به مصارف مورد نیاز کارگران برسد. اعتصابهای کارگری به کارگران می آموختند که در صورت مبارزه متشکل قادرند بسیاری چیزها به دست آورند. این اعتصابها موجب به هم فشرده شدن صفوف کارگران و نضج گرفتن اتحاد و همبستگی میان آنان می گردید، روحیه همبستگی را در آنها تقویت کرده و کارگران را به نیروی عظیمی که در اتحاد و تشکل آنها نهفته است واقف می نمود. از کوران این اعتصابات و مبارزه سخت و رو در روی طبقاتی، رهبران و سازماندهندگان برجسته‌ای از بطن طبقه کارگر سربلند می کردند.

اعتصابات کارگری در دهه نود باز هم دامنه وسیع تری پیدا کرد. از ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۰ حداقل دویست و بیست و یک هزار کارگر در اعتصابات شرکت کردند. در آغاز قرن بیستم و مصادف با نگارش «چه باید کرد؟» به توسط لنین، جنبش کارگری روسیه بیش از هر زمان دیگری رشد کرده، جنب و جوش اعتصابی در اکثر شاخه‌های تولیدی و در اغلب نواحی صنعتی روسیه ریشه دوانیده و وسعت می یافت.

۲-۱- جنبش انقلابی در روسیه قبل از نفوذ مارکسیسم

جریانهای انقلابی که قبل از نفوذ مارکسیسم در روسیه پیدا شده و رشد کرده بودند، همگی شاخه‌های متنوع یک جریان اندیشه انقلابی بودند که پوپولیسم و یا جنبش نارودنیکی نامیده می شد. این اندیشه انقلابی که ابتدا در عرصه ادبیات متظاهر شده و در تکامل بعدی خود به حرکت‌های سیاسی روشنفکران انقلابی انجامیده بود، قریب نیم قرن جنبش انقلابی روسیه را تحت تأثیر قرار داد.

اندیشه‌نارودنیکی هنگامی در روسیه پیدا شد که هنوز سرمایه‌داری پانگرفته و پرولتاریای صنعتی به وجود نیامده بود. اقتصاد فئودالی در تولید حاکم بوده و اکثریت مطلق اهالی را دهقانان سرف تشکیل می‌دادند. فقر و فلاکت توده‌های دهقان و عقب‌ماندگی روسیه و استبداد بیرحمانه‌تزاری از یکسو، و قیام‌های دهقانان علیه مالکین ارضی از سوی دیگر، روشنفکران و نویسندگان مترقی و انقلابی را که خواستار دگرگونی عمیق در زندگی اجتماعی روسیه و برچیدن بساط تزاریسم بودند به این فکر سوق داد که نیروی اصلی برای انجام چنین تحولی دهقانان می‌باشند.

لیکن طی سال‌های بعد سرمایه‌داری در روسیه رشد کرده و پرولتاریا به عنوان یک نیروی مهم اجتماعی برآمد و به عرصه مبارزات اجتماعی گام نهاد. این امر و همچنین رسوخ اندیشه‌مارکسیسم در بین روشنفکران روسیه موجب گردید که برخی از نارودنیکی‌های سال‌های ۷۰ به نقش پیشقراول و رهبری‌کننده طبقه کارگر در انقلاب پی برده و به مارکسیسم گرایند. مع‌هذا اکثریت آنها روی نظرات خود باقی مانده، کماکان به سمت دهقانان چشم دوختند. آنها درک نکردند که دهقانان قادر نخواهند بود که بدون اتحاد با طبقه کارگر و بدون رهبری این طبقه، تزاریسم و سلطه مالکان ارضی را ساقط کنند.

در دهه هفتاد نارودنیکی‌ها سازمان «زملیا ای ولیا» (زمین و آزادی) را که سازمانی پنهانی و بسیار متمرکز بود ایجاد کرده و با هدف بسیج دهقانان برای مبارزه علیه تزاریسم حرکتی را به سوی آنها به راه انداختند. روشنفکران انقلابی و آزادیخواه با قلبی آکنده از امید و اشتیاقی سوزان رهسپار روستاهای دوردست شده و در میان دهقانان زندگی می‌کردند تا از این طریق به کار روشنگرانه در میان آنان دست زنند. لیکن آنان نه از وضعیت دهقانان درک درستی داشتند و نه مسائل واقعی آنها را می‌فهمیدند. به همین جهت هم دهقانان از حرف‌های آنها سر در نیاوردند و به دنبالشان نرفتند. بسیاری از آنان به چنگ پلیس تزاری گرفتار آمدند و پس از چند سال این جنبش با شکست کامل روبرو گردید. این شکست موجب بروز اشتباهات عمیق تری شد. در میان بخشی از نارودنیکی‌ها این نظر قوت گرفت که توده‌های دهقانان را اصولاً نمی‌توان به حرکت درآورد و روشنفکران انقلابی می‌بایست مبارزه علیه تزاریسم را با تکیه به نیروی خودشان به پیش برند. به دنبال رشد این گرایش جناح چپ «زملیا ای ولیا» در سال ۱۸۷۹ از سازمان انشعاب کرده و یک سازمان پنهانی و متمرکز جدید تحت عنوان «نارودنایا ولیا» (اراده خلق یا آزادی خلق) به وجود آورد. در برنامه این سازمان ترور نمایندگان عالیمقام و صاحب منصبان اتوکراسی روس گنجانده شده بود. این سازمان موفق شد در سال ۱۸۸۱ تزار الکساندر دوم را به قتل رساند. نارودنیکی‌ها گمان می‌کردند که این عمل موجب برانگیخته شدن هیجان مردم ستمزده روس شده و آنها را به حرکت درخواهد آورد. لیکن عکس‌العملی از جانب مردم رخ نداد و در وضعیت نیز تغییری حاصل نشد. تزار دیگری جانشین تزار قبلی شده، استثمار و ستم وارد بر توده‌های دهقان و کارگر ادامه یافت. سوء قصد کنندگان نیز دستگیر و به دار آویخته شدند. در سال ۱۸۸۷ سوء قصد دیگری علیه تزار جدید انجام شد که ناکام ماند و عاملین آن نیز دستگیر و اعدام شدند. سازمان‌های تروریستی در افراد خود از توده نتوانستند زیر ضربات پی در پی پلیس تزاری مقاومت کنند و سرانجام از هم پاشیده شده، از میان رفتند. لیکن طرز تفکر نارودنیکی مدتهای مدید در اذهان و عقاید بسیاری از روشنفکران و کارگران انقلابی به صور گوناگون به زندگی خود ادامه داد. در واقع طرز تفکری که به بهای قهرمانیها و از جان گذشتگی‌های نسل‌های متوالی جوانان انقلابی روسیه در وجدان‌های مبارز مردم این

کشور جایگزین شده بود به این آسانی و صرفاً به علت ضربات پلیس نمی توانست از میان برود.

تکامل بعدی پوپولیسم در واقع در ارتباط لاینفک با رشد و تکامل مارکسیسم در روسیه قرار دارد. لیکن قبل از پرداختن به این مسئله لازمست خطوط اساسی تفکر نارودنیکوی را برشماریم:

۱- نارودنیکها بر آن بودند که سرمایه داری در روسیه پدیده‌ای بود تصادفی و لذا قابل اجتناب. آنها می گفتند برای نیل به سوسیالیسم - سوسیالیسمی که آنها در مخیله خود پرورانده بودند - لازم نیست روسیه مسیر تکامل سرمایه داری را طی کند.

۲- نارودنیکها معتقد بودند که نیروی اصلی انقلاب دهقانان می باشند. آنها برای طبقه کارگر مقام و نقش رهبری کننده انقلاب را قائل نبودند. مبارزه طبقه کارگر فقط و فقط «مفید به حال انقلاب» به شمار می رفت و معتقد بودند که بدون پرولتاریا هم می شود سوسیالیسم را ساخت.

آنها سازمان جماعت روستائی روس («میر») را همان نطفه و اساس سوسیالیسم می شمردند.

۳- نارودنیکها در مورد حرکت و تکامل تاریخ پیرو یک نقطه نظر ایده آلیستی و زیانبخش بودند. آنها قوانین تکامل اقتصادی و سیاسی جامعه را درک نمی کردند. از نظر آنها سازندگان تاریخ نه توده‌ها، نه طبقات، بلکه «قهرمانان» و افراد برگزیده جامعه بودند و توده‌ها کاری نداشتند جز دنباله روی گوسفند وار از اینان. آنها نمی فهمیدند که موتور محرکه تاریخ مبارزه طبقاتی است. این درک غیر واقعی و غیر علمی از حرکت تاریخ، مبنا و ریشه گرایشات تروریستی نارودنیکها بود.

۳-۱- نفوذ مارکسیسم و دوره اول تکامل سوسیال دمکراسی در روسیه (۱۸۸۴-۱۸۹۴)

اولین گروه مارکسیستی روس عبارت بود از گروه «آزادی کار» که در سال ۱۸۸۳ به ابتکار پلخانف در ژنو به وجود آمد. پلخانف که خود زمانی پوپولیست بود، پس از آشنائی و شناخت مارکسیسم از تفکر نارودنیکوی برید و به یک مروج برجسته مارکسیسم در روسیه مبدل شد. هنگامی که گروه «آزادی کار» مبارزه برای ترویج مارکسیسم را در مطبوعات روسی چاپ خارج آغاز کرد، جنبش سوسیال دمکراتیک هنوز در روسیه وجود نداشت. به این جهت لازم بود قبل از هر چیز در عرصه‌های تئوریک و ایدئولوژیک راه را برای آن هموار کرد. و آنچه در آن هنگام مانع اصلی برای این امر به شمار می رفت همانا طرز تفکر و نظریات نارودنیکوی بود که در میان روشنفکران مبارز و کارگران پیشرو و انقلابی نفوذ زیادی داشت.

فعالیت پلخانف و گروه «آزادی کار» و مبارزه آنها علیه نظریات نارودنیکوی تأثیر بسیار مهمی در بین روشنفکران و کارگران انقلابی بجا نهاد. پلخانف طی مقالات و تألیفات خود مبانی اساسی تفکر نارودنیکوی را به باد انتقاد گرفت و بی پایه بودنشان را اثبات کرد. از آن جمله در سه زمینه‌ای که برشمرديم پلخانف نشان داد که:

۱- مسئله آنطور که نارودنیکها مطرح می کنند به هیچ وجه این نیست که آیا سرمایه داری در روسیه باید یا نباید رشد پیدا کند. بلکه ارقام و شواهد بسیار نشان می دهند که روسیه دیگر وارد مسیر رشد سرمایه داری شده است و هیچ نیروئی نمی تواند از این پروسه جلوگیری کند. وظیفه انقلابیون آن نیست که مانع رشد سرمایه داری شوند، کاری که به هر حال از عهده شان ساخته نیست. بلکه وظیفه آنها اینست که بر نیروی انقلابی رشد یابنده‌ای که سرمایه داری به وجود می

آورد یعنی بر پرولتاریا تکیه کنند و آگاهی طبقاتی را در درون آن سرایت دهند، وی را متشکل نموده و در ایجاد حزب سیاسی مستقل کارگری یاریش دهند.

۲- علیرغم اینکه نارودنیکها پیدایش پرولتاریا را در روسیه نوعی «بدبختی تاریخی» تلقی می کردند، این طبقه با وجود قلت کمی آن نسبت به دهقانان، از آنجا که وابسته به پیشروترین شکل تولید بوده و لذا دارای آینده‌ای بزرگ است، از آنجا که پیوسته چه از لحاظ کمی و چه از لحاظ سیاسی در حال رشد است و به علت شرایط تولید بزرگ صنعتی قابلیت تشکل پذیری ویژه‌ای دارد، و بالاخره از آنجا که فاقد وسایل تولید بوده و در انقلاب چیزی مگر زنجیرهای خود را از کف نخواهد داد ... بنا به تمام این دلایل، انقلابی ترین طبقه بوده و انقلابیون می بایستی اساساً توجه خود را به سمت این طبقه معطوف دارند. سوسیالیسم نیز برخلاف آنچه نارودنیکها تصور می کنند، طبق مدل جماعت روستائی که نه نطفه و نه اساس آن هیچ یک نمی تواند باشد بنا نمی گردد، چه این جماعت در حقیقت شکل مناسبی بود برای پوشش استثمار اکثریت دهقانان توسط قشر کولاک و همچنین وسیله مناسبی بود برای اخذ مالیات از دهقانان فقیر توسط حکومت مطلقه. سوسیالیسم اگر بخواهد از تخیل خارج شده و به واقعیت بدل شود، بجز از طریق استقرار دیکتاتوری پرولتاریا امکان پذیر نیست.

۳- نارودنیکها در ارزیابی از حرکت تاریخ دچار ایده آلیسم می شدند. آنها نقطه نظر ماتریالیسم دیالکتیکی را در برخورد به تاریخ جوامع درک نمی کردند و نمی فهمیدند که سازندگان واقعی تاریخ توده‌ها هستند و افراد تا آنجا قادرند در این حرکت نقش مثبتی ایفا کنند که ایده‌ها و افکارشان در تطابق و هم جهت با رشد اقتصادی و اجتماعی جامعه باشد. نارودنیکها برای «قهرمانان» نقش تعیین کننده قائل شده و همین اعتقاد سرمنشأ همه گرایشات تروریستی آنان را تشکیل می داد که بی نهایت به حال جنبش مضر بود. این گرایشات موجب می شد که نارودنیکها نه فقط خود هیچگونه حرکت و اقدامی در جهت حل مسائل واقعی مبارزه نکنند، بلکه با تبلیغات خویش علیه مارکسیسم، جوانان و کارگران انقلابی را نیز دچار انحراف کرده، به سمت ترور جلب نمایند. خالتورین، کارگر انقلابی بزرگ و بنیان گزار «اتحادیه کارگران شمال روسیه» تحت تأثیر همین تبلیغات بود که از کار سازماندهی توده‌های کارگر روی برتافت و به تروریسم گروید.

باری، پس از اینکه سازمان «نارودنایا ولیا» توسط پلیس درهم کوبیده شد، اکثریت نارودنیکها از مبارزه انقلابی روی گردان شده، بسیاری از آنها به سمت گرایشات آشتی جویانه کشیده شدند. طی دهه‌های ۸۰ و ۹۰، جنبش نارودنیکی رفته رفته تغییر ماهیت داده، از یک جریان انقلابی (در دهه ۷۰ و تبلور یافته در سازمانهای رزمنده‌ای نظیر «زملیا ای ولیا» و «نارودنایا ولیا») به یک جریان لیبرالی و مسالمت جو مبدل گردید.

مبارزات پلخائف و گروه «آزادی کار» پایه‌های تئوریک و ایدئولوژیک تفکر نارودنیک را دچار تزلزل ساخت لیکن هنوز حتی در سالهای نود بسیاری از جوانان و کارگران انقلابی دلبستگی خود را به آن حفظ کرده بودند. نارودنیکها به هر طریقی سعی می کردند از نشر و تعمیم مارکسیسم جلوگیری به عمل آورند. آنها در مبارزه شان علیه مارکسیسم به شیوه‌های مذموم و عوامفریبانه متوسل می شدند، به ویژه سعی می کردند مارکسیسم را به صورت قلب و تحریف شده درآورده، کاریکاتوری از آن را در مقابل ذهن جوانان ترسیم کنند و سپس به باد

استهزاء گیرند* . بدین ترتیب لازم بود مبارزه علیه نارودنیسم ادامه یافته و سدهائی که در مقابل نفوذ بیش از پیش مارکسیسم و رشد جنبش سوسیال دمکراتیک وجود داشت قاطعانه از میان برداشته شود. کتاب لنین موسوم به «دوستان خلق کیستند و چگونه علیه سوسیال دمکراتها مبارزه می کنند» (۱۸۹۴) در این زمینه نقش درجه اولی ایفا کرد.

لنین در این کتاب و همچنین در یک سلسله مقالات دیگر، ضمن دفاع از مارکسیسم و پیراستن آن از آلودگیها و تحریفات نشان داد که بین نارودنیسم سالهای ۷۰ و ۹۰ ورطه عمیقی وجود دارد. وی پرده از هویت طبقاتی نارودنیسم سالهای نود بر گرفت و نشان داد که نارودنیکیهای این دوران، در حقیقت ایدئولوگیهای بورژوا لیبرالی بودند که با چشم فرو بستن بر روی استثمار دهقانان فقیر توسط کولاکها، و انکار مبارزه طبقاتی در روستا، منافع قشر کولاک را منعکس می نمودند و موعظه سازش و از در آستی و مصالحه درآمدن با تزاریسیم که نیز از جانب ایشان صورت می گرفت، پاسخگوی منافع همان قشر کولاک، یعنی بورژوازی دهقانی بود.

مبارزاتی که لنین و مارکسیستهای انقلابی روسیه علیه پوپولیسم انجام دادند به شکست کامل و قطعی این جریان در عرصه های تئوریک و ایدئولوژیک منجر گردید. بسیاری از جوانان انقلابی که سابقاً در سازمانهای نارودنیکی (مثلاً «نارودنا ولتسی») شرکت داشتند به دنبال این مبارزات به صفوف سوسیال دمکراسی روسیه پیوستند. لیکن نمایندگان پیگیر این جریان و مدافعین سرسخت کولاکها به مبارزه خویش علیه مارکسیسم ادامه داده و اکثر آنها بعداً به حزب «اس آر ها» داخل شدند.

با وجود پیروزی قطعی مارکسیسم بر پوپولیسم، هنوز بسیاری از رد پاها و آثار تبعی این طرز تفکر از ذهن جوانان انقلابی و از جمله جوانان سوسیال دمکرات کاملاً زوده نشده بود. به ویژه تأثیر شیوه ترور که خاطره قهرمانیها و فداکاریهای انقلابیون از جان گذشته سالهای ۷۰ را در اذهان زنده می کرد، تا مدتها بر جای ماند.

لنین دوره ده ساله ۱۸۸۴-۱۸۹۴ را «دوره پیدایش و تحکیم تئوری و برنامه سوسیال دمکراسی»، دوره ای که «سوسیال دمکراسی وجود داشت ولی بدون جنبش کارگری و بدین ترتیب بمثابة حزب سیاسی، تازه سیر تکامل جنینی خود را طی می نمود» ارزیابی کرده است (چه باید کرد؟).

۴-۱- «مارکسیسم عنلی»

قبلاً بطور اختصار سیر رشد مبارزات طبقه کارگر و نیز سیر رشد مارکسیسم را در روسیه مرور کردیم. دیدیم که در دهه ۹۰ مبارزات کارگران وسعت زیادی پیدا کرده و اعتصابات کارگری شیوع بسیاری یافته بود. همچنین به منفرد و منزوی شدن نظریات نارودنیکی در نتیجه مبارزه سرسختانه مارکسیستهای روس اشاره گردید. این دو عامل متفقاً موجب گرایش وسیعی از جانب جوانان به سمت مارکسیسم از یکسو و به سمت پیوند با جنبش کارگری از سوی دیگر گردید. این گرایش طیف وسیعی از روشنفکران را دربر می گرفت. در میان آنان اشخاصی بودند که در تحلیل نهائی دارای نقطه نظرهای بورژوائی بوده، از زاویه آن، پوپولیسم را مورد

* این حربه ای بود که به ویژه و. ورونسکیف یکی از ایدئولوگیهای پوپولیسم لیبرال سالهای ۸۰ و ۹۰ بدان متوسل می شد. لنین بعدها در مبارزه علیه اکونومیستها آنها را «و. و. های سوسیال دمکراسی روسیه» خطاب می کرد، زیرا آنها مارکسیسم را آنطور که و. ورونسکیف تحویل می داد درک می کردند.

انتقاد قرار می دادند. لیکن اینها نیز خود را پیرو مارکسیسم قلمداد می کردند. برخی از این روشنفکران در مطبوعات علنی مقالاتی درج می کردند و یا کتبی را بطور قانونی انتشار می دادند و در آنها نظریات نارودنیکوی را مورد انتقاد قرار می دادند. نام «مارکسیسم علنی» از همینجا ناشی می شود.

اینکه چطور حکومت تزاری به این امر تن داد و چنین گذشتی قائل شد بهتر از هر کس از زبان خود لنین بیان شده است: «این پدیده‌ای بود بی نهایت بدیع که امکان وقوع آن در سالهای ۸۰ و یا در آغاز سالهای نود به فکر هیچ کس خطور نمی کرد. در یک کشور استبدادی که مطبوعات در آن در اسارت کامل بودند، در یک دوران ارتجاع سبعانه سیاسی که کوچکترین نهال عدم رضایت و اعتراض سیاسی از ریشه کنده می شد، تئوری مارکسیسم انقلابی ناگهان در نشریات تحت سانسور راه می یابد، گرچه با زبان ازوپ* لیکن قابل فهم برای «همه آنها» که علاقه مندند». حکومت عادت کرده بود فقط تئوری «نارودنایا ولیا» (انقلابی) را خطرناک تلقی کند و همانطور که عموماً اتفاق می افتد تکامل درونی این تئوری را تشخیص نمی داد و از هر گونه تنقیدی علیه آن مسرور می شد. تا حکومت به خود آمد و قبل از اینکه ارتش سنگین سانسورچیها و ژاندارمها دشمن جدید را کشف کرده مورد یورش قرار دهند، زمان درازی (زمان دراز برای ما روسها) گذشت. طی این مدت آثار مارکسیستی یکی پس از دیگری منتشر شد و مجلات و روزنامه‌های مارکسیستی دائر می گشت. همه دم از مارکسیست شدن می زدند، از مارکسیستها تملق می گفتند، آنها را مورد نوازش قرار می دادند، ناشرین از گرمی فوق العاده بازار فروش کتب مارکسیستی اظهار شادمانی می کردند...» (چه باید کرد؟).

بدین ترتیب عدم تشخیص حکومت از تحول درونی پوپولیسم و تغییر ماهیت آن از یک جنبش انقلابی به یک جریان لیبرالی و نتیجتاً، اینکه حکومت هر عاملی را که در جهت تضعیف آن ارزیابی می کرد به دیده مثبت می نگریست، از یکسو، و از سوی دیگر عدم شناخت حکومت از مارکسیسم که تا آن هنگام بطور عمده در عرصه تئوریک و ایدئولوژیک آن هم به شکلی کم و بیش تجربیدی و به ظاهر دور از مسائل مشخص و واقعیات روزمره و مبارزاتی خودنمایی کرده بود، موجب ظهور پدیده «مارکسیسم علنی» گردید. به مجرد اینکه تزاریسم خطری را که در اشاعه مارکسیسم نهفته بود حس کرد، سانسور شدید و سرکوب وحشیانه را علیه آن به اجرا درآورد.

مطبوعات و انتشارات علنی به نشر و اشاعه مارکسیسم در روسیه در یک سطح نسبتاً وسیع کمک قابل ملاحظه‌ای کرد، لیکن نباید از نظر دور داشت که حتی در شرایطی که سانسور تزاری در مواردی گذشت قائل می شد، این گذشت دارای خصلت بسیار محدودی بود و همانطور که لنین اشاره می کند تئوری مارکسیسم به شکل کاملاً استعاره‌ای در مطبوعات علنی راه یافت. این امر در انتشار مارکسیسم دو محدودیت مهم به وجود می آورد. اولاً هر آنچه بیان می شد در لفافه‌ای از ایما و اشاره پوشیده بود و این می توانست به سهولت برداشتها و استنباطات نادرستی را موجب گردد. ثانیاً و مهم تر از آن اینکه بیان هسته رزمنده و انقلابی مارکسیسم با اشکالات به مراتب بزرگتری روبرو بود تا جوانب دیگر این تئوری و بلافاصله عکس العمل سانسور را برمی انگیخت. به عنوان مثال می توان از مجموعه «مدارک مربوط به تکامل اقتصادی روسیه» را که حاوی مقالاتی از استرووه، پلخانف، پترسوف و لنین (با نام

مستعار تولین) بود نام برد. استرووه این مجموعه را در سال ۱۸۹۵ به چاپ رساند. لیکن از طرف پلیس جمع آوری و سوزانده شد.

نتیجهٔ چنین وضعیتی این بود که دست و بال مارکسیستهای انقلابی در استفاده از مطبوعات علنی کم و بیش بطور کامل بسته بود و در مقابل امکانات بیشتری برای «مارکسیستهای علنی» وجود داشت. به عبارت دیگر آنچه در مطبوعات علنی جنبهٔ غالب داشت نه مارکسیسم انقلابی، بلکه پوستهٔ خارجی آن بدون محتوی انقلابی بود. مارکسیسم نه به صورت یک جهان بینی زنده و متحرک بلکه به شکل یک سیستم متحجر و جامد به خوانندگان ارائه می شد.

علیرغم این کیفیت، لنین و سایر مارکسیستهای انقلابی به منظور مبارزه علیه جهان بینی کهنهٔ اجتماعی و سیاسی نارودنیکی، با «مارکسیستهای علنی» متفقاً عمل کرده سعی می کردند حداکثر بهره برداری را از امکانات آنها به عمل آورند، بدون آنکه این امر به معنای عدم مرزبندی قاطع و مبارزه علیه نظرات و افکار بورژوا لیبرالی «مارکسیستهای علنی» باشد. مثلاً در همان مجموعهٔ یاد شدهٔ فوق که توسط سانسور سوزانده شد، مقاله‌ای به قلم لنین چاپ شده بود تحت عنوان «مضمون اقتصادی اصول نارودنیکی و انتقاد از آن در کتاب آقای استرووه». لنین در این مقاله ضمن انتقاد از اصول نارودنیکی چگونگی برخورد «مارکسیستهای علنی» را نسبت به این مسئله و مواضع و نظریات بورژوا لیبرالی آنها را نیز مورد انتقاد قرار داده بود.

نمایندگان سرشناس جریان «مارکسیسم علنی»، استرووه و توگان – بارانوفسکی بودند. در سال ۱۸۹۴ استرووه جزوه‌ای را تحت عنوان «ملاحظات انتقادی» منتشر کرد. در این جزوه بی پایه بودن نظرات نارودنیکیها مورد انتقاد قرار گرفته و نشان داده شده بود که سرمایه داری در روسیه وجود داشته و در حال رشد است. لیکن استرووه از این جلوتر نمی رفت و فراموش می کرد که ضمن نشان دادن رشد سرمایه داری محصول آن یعنی پرولتاریا را نیز مورد توجه قرار دهد. طبیعی است که وظیفهٔ انقلابیون را نیز که عبارت بود از بردن آگاهی طبقاتی به درون پرولتاریا و کمک به تشکل آن در یک حزب مستقل کارگری، کاملاً از قلم می انداخت. کتاب مزبور با این جمله پایان می یافت: «به این دلیل است که ما به عقب ماندگی فرهنگی خود نسبت به بورژوازی اعتراف می کنیم و به مکتب سرمایه داری می رویم.»

جالب توجه است اگر این نتیجه گیری را با نتیجه گیری کتاب لنین «دوستان خلق کیانند ..» که همان سال و ایضاً علیه نظریات نارودنیکی تحریر شده بود مقایسه نمائیم. به اعتقاد لنین مارکسیستهای روس می بایستی در درجه اول از محافل پراکنده مارکسیستی که در درون طبقهٔ کارگر فعالیت می کردند یک حزب سوسیالیست کارگری واحد به وجود آورند. سپس لنین معتقد بود که این طبقهٔ کارگر روسیه است که در اتحاد با توده‌های زحمتکش و استثمار شونده، همدوش با پرولتاریای سایر کشورها راه مبارزهٔ سیاسی آشکار را در پیش گرفته و در جهت پیروزی انقلاب کمونیستی گام برخواهد داشت.

این دو نتیجه گیری از وظایف سوسیال دمکراتهای روسیه تفاوت فاحش موجود میان «مارکسیستهای علنی» و مارکسیستهای انقلابی را به نحو برجسته‌ای نشان می دهد.

مبارزهٔ مشترک مارکسیستهای انقلابی و «مارکسیستهای علنی» علیه نظریات نارودنیکی در عین حال که نتایج مثبتی به بار آورد، اثرات منفی ای نیز برجای نهاد. نتایج مثبت آن عبارت بود از منفرد کردن و طرد هر چه بیشتر نظرات نارودنیکی در بین روشنفکران و کارگران مبارز و جلب بخش وسیعی از آنان به سمت مارکسیسم و تقویت صفوف سوسیال دمکراسی از لحاظ کمی. جنبه‌های منفی آن از اینجا سرچشمه می گرفت که پیوستن جوانان مبارز به مارکسیسم و سوسیال دمکراسی نه بر مبنای شناخت کم و بیش دقیق و علمی از اصول و متد این

جهان بینی، بلکه عمدتاً به دنبال یک شیفتگی عمومی و بر پایه یک شناخت سطحی و غیر همه جانبه از آن صورت گرفت. به عبارت دیگر پیوستن آنان به صفوف جنبش سوسیال دمکراتیک بیش از آنچه نتیجه شناخت و پذیرش مارکسیسم باشد حاصل اشتیاق آنها نسبت به مبارزه علیه تزاریسیم و استبداد سیاسی، ورشکستگی ایدئولوژیک، تئوریک و سیاسی پوپولیسم و غلبان جنبش اعتصابی طبقه کارگر بود. به این جهت رشد کمی سوسیال دمکراسی در عین حال همراه با فراهم شدن زمینه‌های ایدئولوژیک و تئوریک آن انحرافات سیاسی ای بود که در روند بعدی این جنبش متظاهر گردید.

۵-۱- دوره دوم تکامل سوسیال دمکراسی در روسیه (۱۸۹۴ - ۱۸۹۸)

مطابق آنچه شرح داده شد، در اواسط دهه ۹۰ از یک طرف همراه با رونق صنایع و رشد کمی پرولتاریا، اعتصابات کارگری نیز وسعت بی سابقه‌ای پیدا کرد و از طرف دیگر سوسیال دمکراسی در جبهه ایدئولوژیک و تئوریک پایه‌های استواری برای خود به وجود آورده بود. لیکن دو جریان فوق یعنی نهضت کارگری و جنبش سوسیال دمکراتیک تا آن هنگام جداگانه و بدون پیوند مستقیم با یکدیگر به رشد خود ادامه می دادند. با اوج گیری اعتصابات کارگری و پیروزی سوسیال دمکراسی بر پوپولیسم در زمینه تئوریک - سیاسی، ضرورت پیوند بین آنها به صورت یک نیاز مبرم و فوری جنبش درآمد. در مقابل مارکسیستهای روس که تا آن هنگام از طریق محافل سوسیال دمکرات به ترویج مارکسیسم در بین عده کمی از کارگران مشغول بودند این وظیفه قرار گرفت که با ادغام و متحد ساختن این محافل به سمت تبلیغ سیاسی در بین توده‌های وسیع طبقه کارگر روی آورند.

در سال ۱۸۹۵ «اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» به ابتکار لنین و مارتف، از به هم پیوستن حدود ۲۰ محفل سوسیال دمکرات پترزبورگ به وجود آمد و کار در میان توده را در دستور روز فعالیت خود قرار داد. در آن هنگام مضمون عمده مطالبات کارگران و اعتصابات کارگری را درخواستهای صنفی - اقتصادی تشکیل می داد. شرایط طاقت فرسای کار، طولانی بودن ساعات کار روزانه، سطح پائین دستمزدها و ... مسائلی بودند که حرکت اعتراضی کارگران را برمی انگیزتند. بدین جهت به منظور ارتباط و تماس با طبقه کارگر لازم بود مارکسیستها اطلاع دقیقی از وضعیت کار و زندگی کارگران داشته باشند. گروه «اتحاد مبارزه ...» به توسط محافل عضو، اوضاع کارخانجات و فابریکها را از نزدیک دنبال می کرد و از طریق تراکت و شبنامه‌هایی که بین کارگران توزیع می نمود شرایط کار طاقت فرسا و زندگی فقیرانه کارگران را افشاء کرده آنها را به مبارزه متحدانه بخاطر بهبود شرایط کار و زندگیشان فرا می خواند. لیکن «اتحاد مبارزه ...» در تبلیغات خود میان کارگران به همین اکتفا نمی کرد. بلکه برعکس، این افشاگریهای «اقتصادی» را در خدمت اهداف اصلی تر یعنی افشای نظامات سیاسی روسیه و فرا خواندن کارگران به یک مبارزه متحد و متشکل در جهت سرنگونی رژیم تزاری و محو نظامات موجود قرار می داد. در واقع افشاگری «اقتصادی» و مبارزه صنفی - اقتصادی کارگران زمینه‌ای بود برای بردن مسائل سیاسی به میان طبقه کارگر و جلب وی به مبارزه سیاسی. در ارتباط با این امر، گروه «اتحاد مبارزه ...» در پایان سال ۱۸۹۵ نخستین

شماره مجله «رابوچیه دلو»* را تنظیم کرد که در آن وظایف تاریخی طبقه کارگر و در رأس این وظایف، تحصیل آزادی سیاسی تشریح و همچنین طی مقالاتی به افشای موارد مشخص زورگویی پلیس پرداخته شده بود. لیکن قبل از اقدام به چاپ، پلیس طی هجوم شبانه به خانه بعضی از اعضای گروه آنرا کشف و اعضای مزبور را دستگیر نمود.

گروه «اتحاد مبارزه...» اولین گروهی است که در جهت تحقق عملی امتزاج سوسیالیسم با جنبش کارگری روسیه گام برداشت. «اتحاد مبارزه...» علاوه بر افشاگری سیاسی نزد کارگران، مستقیماً و از درون در مبارزات روزمره و صنفی - اقتصادی آنان نیز شرکت می کرد، زیرا بدون آن افشاگریهای سیاسی نمی توانست آنطور که باید در کارگران تأثیر بخشد. علاوه بر آن چنین شرکتی برای سازمان دهی و رهبری مبارزات کارگران و ایجاد و تحکیم تشکلهای کارگری امری ضروری بود. اعتصاب ۳۰ هزار نفری کارگران نساجی پترزبورگ در سال ۱۸۹۶، زیر رهبری مستقیم «اتحاد مبارزه...» جریان یافت.

گروه «اتحاد مبارزه...» نقش مهمی نیز در ایجاد گروههای نظیر خود در بسیاری از شهرهای دیگر روسیه ایفا کرد. بدین ترتیب تحت تأثیر رشد نهضت کارگری و کوشش انقلابیون سوسیال دمکرات طی سالهای ۱۸۹۶ و ۱۸۹۷ در شهرهایی از قبیل مسکو، روستوف، یکاترینوسلاو، کی یف، تولا، غازان و غیره گروههای «اتحاد مبارزه...» که دارای ارتباطهایی با یکدیگر بودند ایجاد گردید. همچنین می توان از «اتحادیه سوسیال دمکرات سبیری» و «اتحادیه شمالی حزب سوسیال دمکرات» نام برد. به موازات اینها، در سرزمینهای ملیتهای غرب روسیه نیز اتحادیههای سوسیال دمکرات تشکیل شد که از آن جمله است «سوسیال دمکراسی لهستان و لیتوانی». بالاخره باید از «اتحادیه عمومی سوسیال دمکرات یهود» (بوند) نام برد که در سال ۱۸۹۷ در استانهای غربی روسیه ایجاد شد.

۱-۶- کنگره اول «حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه»

اوج گیری مبارزات کارگران و پیدایش گروههای متعدد سوسیال دمکرات که در بین کارگران دارای نفوذ محدودی بوده و ارتباطهایی نیز با یکدیگر داشتند از یک طرف، و از طرف دیگر شکست ایدئولوژیک - سیاسی پوپولیسم، سوسیال دمکراسی روسیه را به سمت کوشش در جهت تحقق وحدت مارکسیستهای روسیه در یک حزب واحد کارگری سوق داد. در سال ۱۸۹۸ اولین کنگره حزب با شرکت ۹ نماینده از ۵ گروه (چهار گروه «اتحاد مبارزه...» از شهرهای پترزبورگ، مسکو، کیف، یکاترینوسلاو و سازمان «بوند») برگزار شد. در این کنگره تشکیل حزب واحد طبقه کارگر رسماً اعلام شده، روزنامه ای به نام «رابوچایا گازتا» (روزنامه کارگری) به عنوان ارگان حزب و همچنین «مانیفست» حزب مورد تصویب قرار گرفت و کمیته مرکزی آن انتخاب گردید.

انعقاد کنگره اول و تشکیل حزب اقدامی بود زودرس و شتابزده، و به عللی که اکنون ذکر می شود نمی توانست وحدت واقعی سوسیال دمکراتها را در کادر یک حزب واحد تحقق بخشد:

۱- فراهم نبودن شرایط تشکیل حزب از لحاظ ایدئولوژیک، تئوریک و سیاسی: قبلاً در شرح مارکسیسم علنی به اثرات مثبت و منفی آن اشاره کرده، متذکر شدیم که اثرات منفی آن عبارت

* با روزنامه «رابوچیه دلو» که بعدها به عنوان ارگان «اتحادیه سوسیال دمکراتهای روس مقیم خارجه» منتشر شد اشتباه نشود.

بود از شناخت سطحی و غیر همه جانبه از مارکسیسم و از آنجا، آمادگی زمینه برای انحراف ایدئولوژیک و سیاسی. در قسمت بعد توضیح خواهیم داد که چگونه همین امر به پیدایش و رشد اکونومیسم منجر شد. آنچه در اینجا مورد نظر است، وجود ناهمگونی و تشتت ایدئولوژیک، تئوریک و سیاسی به هنگام برگزاری کنگره اول است. در واقع اگر چه جنبش مارکسیستی روسیه طی مبارزات پیگیر و طولانی توانسته بود پوپولیسم را شکست داده از میدان بدر کند، اما همانطور که دیدیم این مبارزه همراه بود با تجمع عناصر کاملاً ناهمگون زیر یک پرچم واحد.

منظور ما ائتلاف مارکسیستهای انقلابی و «مارکسیستهای علنی» در مبارزه علیه پوپولیسم است. درست است که این ائتلاف بدون مبارزه و بدون تعیین حد فاصلها انجام نگرفت، لیکن در شرایط مورد بحث که کنگره اول در آن برگزار شد هنوز هیچگونه مبارزه جدی درونی در سوسیال دموکراسی درگیر نشده و طبعاً معیارهای روشنی هم برای مرزبندی با نظرات اپورتونیستی و بورژوا لیبرالی درون آن به وجود نیامده بود. عدم وجود چنین معیارهایی موجب شده بود که سوسیال دموکراسی از لحاظ ایدئولوژیک، تئوریک و سیاسی دچار تشتت و پراکندگی و فاقد آن یکپارچگی باشد که لازمه وحدت فشرده و مستحکم حزب طبقه کارگر است. بدین ترتیب برگزاری کنگره و تشکیل حزب در شرایطی انجام گرفت که در جوار خط مشی مارکسیستهای انقلابی که بسیج و رهبری طبقه کارگر را در راه اجرای نقش و رسالت تاریخی آن در سرلوحه وظایف خود قرار داده بودند، نه تنها خط مشی «مارکسیستهای علنی» یعنی «رفتن به مکتب سرمایه داری» بلکه خطوط انحرافی دیگری که مولود و ادامه آن بودند نیز در بین محافل و گروههای سوسیال دموکرات رایج بود و هیچگونه تسویه حسابی هم بطور جدی هنوز میان آنها صورت نگرفته بود.

۲- فراهم نبودن شرایط از لحاظ سازمانی: تفرقه و تشتت ایدئولوژیک - سیاسی بازتاب خود را در عمل به صورت تفرقه و تشتت سازمانی می یافت. گروهها و سازمانهای سوسیال دموکرات علیرغم ارتباط های محدودشان با یکدیگر هنوز هیچگونه زمینه فعالیت عملی مشترکی را به وجود نیاورده بودند. بدین ترتیب کنگره اول در شرایطی برگزار شد که هنوز هیچگونه محمل سازمانی مشخصی که در جریان پراتیک و مبارزه مشترک، گروهها و محافل سوسیال دموکرات را به هم پیوند دهد موجود نبود.

۳- عدم وجود پایه های استوار در میان توده: تشتت ایدئولوژیک - سیاسی و پراکندگی سازمانی یک جانب قضیه بود. جانب دیگر جدائی سوسیال دموکراسی بمثابه عنصر آگاه از جنبش طبقه کارگر و سایر توده های زحمتکش بود. البته این دو امر مهم به هم مربوط بوده و متقابلاً در هم تأثیر می گذاشتند. با وجودی که گروههای سوسیال دموکرات توانسته بودند تا حدی در بین کارگران نفوذ کرده و در مبارزات آنها شرکت نمایند، معهذاً از یک طرف دامنه این نفوذ هنوز به اندازه کافی وسیع نبود و بعد مهم تر از آن بسیاری از این گروهها به کار و فعالیت عمدتاً تردیونی در طبقه کارگر اشتغال داشتند. مبارزات طبقه کارگر هم در مجموع عمدتاً دارای خصلت خودبخودی بود. به این ترتیب کنگره اول بدون اینکه بین عنصر ذهنی و عنصر عینی جنبش پیوندی واقعی به وجود آمده باشد برگزار شد.

بنا به دلایل فوق برگزاری کنگره اول اقدامی بود پیش از موقع و نتیجه ناگزیر آن هم این شد که بجای حزب واقعی طبقه کارگر، ائتلافی که از هر هم بندی چند گروه و سازمان سوسیال دموکرات تشکیل شده بود به وجود آید، آن هم ائتلافی بدون مرزبندی و بدون پرنسیپ. دستگیری و تبعید بسیاری از مارکسیستهای انقلابی و خالی ماندن عرصه در مقابل مارکسیستهای علنی که

بروز و رشد انحرافات بعدی به ویژه «اکونومیسم» را تسهیل کرد، در سیر رویدادها کم تأثیر نبود. مثلاً دعوت به کنگره اول و برگزاری آن و تصمیمات آن، همه در غیاب مارکسیستهای انقلابی و از جمله شخص لنین که در آن هنگام در تبعیدگاه به سر می برد، انجام گرفت و ابتکار عمل آن در دست «مارکسیستهای علنی» و اکونومیستها بود و این در تمام جوانب کار انعکاس خود را پیدا می کرد. از جمله اینکه «مانیفست» مصوبه این کنگره که توسط استرووه نوشته شده بود، نه از ضرورت مبارزه سیاسی برای کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، نه از لزوم هژمونی این طبقه در انقلاب، نه از متحدین وی در مبارزه علیه تزاریسیم و علیه بورژوازی و غیره، از هیچ یک از این وظایف و نکات اساسی سخنی به میان نمی آورد.

با توجه به نکات فوق الذکر، حزبی که توسط کنگره اول تشکیل شد، حزبی بود شکننده و نه گردان رزمنده پرولتاریا. جز این هم نمی توانست باشد، زیرا درک لنینی از حزب هنوز در سوسیال دموکراسی (و شاید در مغز خود لنین) پایه نگرفته بود. یک چنین حزبی که از هیچگونه استحکام درونی برخوردار نبود نمی توانست نقش پیشقراول پرولتاریا را بازی کند و آمادگی مقابله با ضربات سرکوب پلیسی و پیشبرد مبارزه طبقاتی تحت شرایط اختناق و استبداد تزاری را به هیچ رو دارا نبود. در واقع همان اولین ضربه وارده از طرف پلیس کار خود را کرد و با دستگیری کمیته مرکزی، رشته ارتباط موجود از هم گسیخت و در عمل آنچه از حزب بجا ماند عنوان آن بود روی کاغذ.

خلاصه اینکه انعقاد کنگره اول و تشکیل رسمی حزب، از آنجا که بطور پیش از موعد و قبل از آنکه شرایط لازم برای چنین اقدامی فراهم آمده باشد، انجام گرفت (شرایط عینی و ذهنی لازم) نه تنها حزب را واقعاً به وجود نیاورد بلکه در اوضاع هم تغییری ایجاد نکرد. تشنت و پراکندگی ایدئولوژیک، تئوریک و سیاسی و سازمانی کماکان به قوت خود باقی ماند و تشدید شد. حزب اسماً وجود داشت لیکن هیچگونه ارتباط منظم و ثابتی بین محافل و گروههای متعدد سوسیال دموکرات موجود در پهنه روسیه وجود نداشت. به عبارت دیگر گروهها و محافل سوسیال دموکرات در عین اینکه رسماً عضو حزب به شمار می آمدند و خود را وابسته به آن می دانستند هر یک دارای سیاست و تشکیلات خاص خود بوده و استقلال شان را نسبت به یکدیگر حفظ کرده بودند.

اعلام رسمی تشکیل حزب توسط کنگره اول، اگر چه همانطور که دیدیم معادل ایجاد حزب نبود، معهذاتنها جنبه مهم آنرا تشکیل می داد، چه این امر می توانست در تبلیغات انقلابی مؤثر واقع شده و نیز قدمی در راه ایجاد واقعی حزب به حساب آید.

طی سالهای ۱۸۹۴ - ۱۸۹۸ سوسیال دموکراسی از صورت یک جریان محفلی خارج شده، به عرصه پراتیک مبارزه طبقاتی و جنبشهای اجتماعی گام نهاد. لنین این دوره را چنین توصیف می کند:

« دوره دوم سه تا چهار سال، یعنی سالهای ۱۸۹۴ - ۱۸۹۸ را دربر می گیرد. سوسیال دموکراسی بمثابة یک جنبش اجتماعی، بمثابة غلیان توده های خلق، بمثابة حزب سیاسی پا به عرصه وجود می گذارد، این دوره دوره کودکی و شباب است. شیفتگی عمومی نسبت به مبارزه علیه پوپولیسم در بین روشنفکران - روشنفکرانی که به میان کارگران می روند - و نیز شیفتگی عمومی نسبت به اعتصاب در میان کارگران، با سرعتی نظیر یک بیماری همه گیر

شایع می شود... تشکیل حزب در بهار ۱۸۹۸ برجسته ترین رویداد و در عین حال آخرین اقدام سوسیال دمکراتهای این دوره بود.» (چه باید کرد؟)

۱-۷ - دوره دوم تکامل سوسیال دمکراسی در روسیه

در قسمت قبل شرایط سوسیال دمکراسی روسیه را هنگام برگزاری کنگره اول شرح دادیم و به تشتت و پراکندگی ایدئولوژیک، تئوریک، سیاسی و سازمانی موجود در آن هنگام، به جدائی میان جنبش سوسیال دمکراتیک و نهضت توده ای اشاره کردیم. اکنون می خواهیم چگونگی ایجاد این وضع و سیر حرکت بعدی آن را مورد توجه قرار دهیم.

هنگامی که سوسیال دمکراسی از محافل بسته و محدود روشنفکران و کارگران پیشرو خارج شد و به سمت توده های کارگر حرکت کرد، شکل فعالیت آن نیز دستخوش تغییر شده و از کار صرفاً ترویجی و آموزش تئوری مارکسیسم به عده انگشت شماری از کارگران درآمده به کار تبلیغی در سطح وسیع و آژیتاسیون سیاسی در بین توده های کارگر (که به کار ترویجی افزوده شد) مبدل گردید.

جنبش کارگری در آن هنگام جنبشی بود خودبخودی که مضمون عمده آن را درخواستها و مطالبات صنفی - اقتصادی کارگران تشکیل می داد. مسائلی که به رژیم طاقت فرسای کار در فابریکها و کارخانجات مربوط می شد، جریمه ها، دستمزدهای ناچیز، ساعات کار طولانی و غیره، مسائلی بودند که از واقعیات بلاواسطه و روزمره زندگی کارگران سرچشمه گرفته و به همین جهت توجه آنها را به خود جلب می نمود. سوسیال دمکراتهایی که با هدف روشنگری سیاسی و بسیج طبقه کارگر برای مبارزه علیه تزاریسیم و علیه بورژوازی به میان کارگران می رفتند می بایست به مسائل فوق توجه کرده و آنها را در تبلیغات خود در نظر می گرفتند. آنها می بایست راه استفاده درست از مسائل مزبور را به عنوان محمل تبلیغات سیاسی، مبتکرانه کشف کرده نارضایتی کارگران از شرایط سخت زندگی و کارشان را به نارضایتی عمومی آنها علیه تمام نظام اجتماعی موجود و رژیم تزاری بدل می ساختند. به عبارت دیگر سوسیال دمکراتها می بایست بهترین راه تلفیق تبلیغات اقتصادی و تبلیغات سیاسی را به نحوی که اولی در خدمت دومی قرار گیرد پیدا کرده در فعالیت خویش بکار می بردند.

لیکن در این مورد انحرافی ظهور کرد، عده ای از سوسیال دمکراتها از اینکه می دیدند جنبش کارگری بر حول خواستها و مطالبات اقتصادی دور می زند، دچار این اشتباه شدند که کارگران بطور کلی فقط بر حول همین خواستها حاضر به مبارزه اند. تصور اینکه کارگران مبارزه سیاسی انجام دهند برای آنها امکان ناپذیر می نمود، در نتیجه دعوت کارگران به مبارزه سیاسی از نظر آنها اقدامی مضر به شمار رفته و در به اصطلاح سیر طبیعی رشد مبارزه اقتصادی کارگران خلل به وجود می آورد. آنها شروع کردند به گفتن اینکه مبارزه سیاسی امر طبقه کارگر نیست، زیرا مطالبه آزادیهای سیاسی عبارت است از خواستار آزادیهای بورژوائی شدن و این ربطی به طبقه کارگر ندارد، بلکه به بورژوازی مربوط است. آنها این را نوعی «تحمیل» و ظایف بورژوازی به طبقه کارگر می دانستند... بدین ترتیب، از هنگامی که مسئله کار در میان توده ها و سازماندهی آنها عملاً در مقابل سوسیال دمکراسی قرار گرفت نطفه های خط مشی انحرافی که بعداً نام «اکونومیسم» به خود گرفت بسته شد. قبل از شرح چگونگی بروز و رشد این خط مشی انحرافی لازم است به دو عامل که زمینه رشد آنرا فراهم آوردند اشاره کنیم.

۱- عامل داخلی - سطح نازل دانش تئوریک و شناخت از مارکسیسم: اکونومیسم بمثابة انحراف سیاسی اساساً از درک یکجانبه و ناقص مارکسیسم، از عدم درک نقش و رسالت تاریخی پرولتاریا و هژمونی این طبقه در انقلاب شکل می گیرد (صرف نظر از علل طبقاتی آن) باری چنین سطح نازل تئوریک و شناخت غیر همه جانبه از مارکسیسم در شرایط آن زمان، در سوسیال دمکراسی روسیه موجود بود و ما قبلاً این را چند بار متذکر شدیم. دیدیم که جوانان مبارزی که به صفوف مارکسیستهای روسیه پیوستند و به میان کارگران می رفتند اکثراً در مکتب مطبوعات علنی با این جهان بینی آشنائی حاصل نموده و عمیقاً آنرا نمی شناختند. بسیاری از آنها سابقاً علاقه وافری به اصول نارودنیکی داشته و تأثیرات آنرا با خود به درون سوسیال دمکراسی حمل کرده بودند. تأثیرات مزبور نه فقط دربرگیرنده گرایشات تروریستی که وجه مشخصه شان نفی شایستگی توده ها در انجام مبارزات سیاسی بود، بلکه شامل برداشت نارودنیکی از مارکسیسم یا بهتر بگوئیم تحریفاتی که از جانب ایدئولوگهای نارودنیک در مارکسیسم به عمل آمده بود نیز می شد. به این ترتیب حرکت سوسیال دمکراسی به سمت توده ها در شرایطی صورت گرفت که از لحاظ معرفتی دارای نقاط ضعف متعدد و مهمی بود. این ضعف معرفتی، عامل اصلی ایجاد زمینه جهت نطفه بندی، بروز و رشد اکونومیسم در جنبش سوسیال دمکراتیک روسیه گردید.

۲- عامل خارجی - تأثیر نفوذ نقطه نظرهای جناح اپورتونیستی سوسیال دمکراسی بین المللی: سوسیال دمکراسی روسیه از بدو پیدایش و در مراحل مختلف رشد خود واجد خصوصیت ویژه ای بود که عبارتست از روابط گسترده آن با سوسیال دمکراسی بین المللی (کشورهای اروپا). علت آن هم در واقع شرایط استبداد و اختناق تزاری و مهاجرتهای سیاسی اجباری ناشی از آن بود. وجود محافل سوسیال دمکرات روس مقیم خارجه و ارتباط مستقیم و نزدیک آنها با جریانات سیاسی و بخصوص احزاب سوسیال دمکرات کشورهای محل اقامت شان موجب شده بود که سوسیال دمکراسی روس از لحاظ روابط بین المللی بسیار غنی و در جریان تمام تئوریهها و اشکال نوین مبارزه که توسط احزاب اروپا مطرح می شد، قرار داشته و از آنها تأثیر پذیرد. این تأثیرات همیشه جنبه مثبت و سازنده نداشته و گاه تأثیرات مضر آن بیشتر بود. از جمله این تأثیرات مضر، در زمان مورد بحث ما، تأثیر جریان اپورتونیستی برنشتینی است که در اواخر قرن ۱۹ تحت اشکال مختلف در احزاب سوسیال دمکرات اروپا متظاهر شد. بررسی مضمون این جریان اپورتونیستی که توسط برنشتین اپورتونیست آلمانی به صورت سیستماتیک درآمده، تئوریزه گردید و به همین جهت هم «برنشتینیسم» لقب گرفت، اگر چه ما را قدری از مبحث اصلی خود دور می کند لیکن می تواند به فهم چگونگی تأثیرگذاری آن در سوسیال دمکراسی روسیه و کمک آن به رشد اکونومیسم یاری رساند.

مضمون این جریان عبارت بود از تجدیدنظر در آموزشهای انقلابی مارکس و انگلس در زمینه تئوریک و تبدیل سوسیال دمکراسی از یک جریان انقلابی به یک جریان رفرمیستی در زمینه سیاسی. برنشتین در زمینه تئوریک هسته اصلی و انقلابی دکترین مارکس را زیر سؤال قرار داده و سعی می کرد آنرا کهنه و در عدم تطابق با واقعیات حرکت تکاملی جامعه جلوه دهد. وی مدعی بود که با توجه به شرایط جدید می بایستی در آموزشهای مارکس و بخصوص در مورد ضرورت انقلاب اجتماعی و دیکتاتوری پرولتاریا تجدیدنظر و «اصلاحات» به عمل آید و مارکسیسم از اساس مورد انتقاد قرار گیرد. شعار «آزادی انتقاد» نیز از همینجا سرچشمه می گرفت.

این جریان اپورتونیستی از جانب احزاب سوسیال دمکرات اروپا مورد انتقاد قرار گرفت و محکوم شد، نه به این خاطر که آنها مخالف انتقاد بودند، بلکه به این علت که «انتقاد» برنشتین و همکارانش از موضع کاملاً بورژوائی صورت می گرفت. در واقع احزاب سوسیال دمکرات اروپا هیچگاه مدعی نبودند که تئوری مارکس و انگلس یک شریعت تام و تمام بوده، نیاز به تکامل و تصحیح ندارد (خود مارکس و انگلس نیز هرگز چنین ادعایی نداشتند) ایراد آنها نیز به برنشتین از این زاویه نبود بلکه به این علت بود که نامبرده برای «تصحیح» و «تکامل» مارکسیسم به تکرار همان یاوه‌هایی می پرداخت که ایدئولوگهای بورژوا مدتها بود علیه مارکسیسم سرداده بودند. برنشتین چه در زمینه اقتصاد، بحرانهای ادواری، فقر روز افزون پرولتاریا و غیره، چه در زمینه سیاسی و نتایج مشخصی که از آن گرفته می شد یک قدم از ایدئولوگهای بورژوازی جلوتر نرفته و هیچ عنصر جدیدی در «انتقاد» خود به آنچه از قبل موجود بود نمی افزود.

«بدین طریق مطالبه برگشت قطعی از سوسیال دمکراسی انقلابی و روی آوردن به سوسیال رفرمیسم بورژوائی با برگشتی به همین اندازه قطعی به تنقید بورژوا مآبانه از همه ایده‌های اساسی مارکسیسم توأم شده است. و چون تنقید اخیر مدتها بود علیه مارکسیسم چه از تریبون سیاسی چه از کرسی دانشگاه و چه در رساله‌های متعدد و یک رشته مباحث علمی انجام می گرفت و چون تمام نسل جوان طبقات تحصیل کرده طی دهها سال مرتباً با این تنقید پرورش یافته است لذا جای شگفتی نیست که این جریان «انتقادی» در سوسیال دمکراسی دفعتاً به شکل کاملاً حاضر و آماده‌ای ... ظاهر گردید. این جریان از حیث مضمون خود احتیاجی به ترکیب و تکامل نداشت زیرا مستقیماً از نوشته‌های بورژوازی به سوسیالیستی انتقال داده شده بود.» (چه باید کرد؟)

بدین ترتیب «انتقاد» برنشتین به مارکسیسم از همان مقوله‌ای بود که انتقادات بورژوازی، با این تفاوت که شکل جدیدی به خود گرفته و در قالب عبارات مارکسیستی بیان می شد. مبارزه وی علیه مارکسیسم نیز به همین جهت به شیوه‌ای بورژوا مآبانه انجام می گرفت. این شیوه عمدتاً عبارت بود از جعل و تحریف مارکسیسم یعنی نسبت دادن «نظریات» و «تئوریه‌ها» بی به مارکس و انگلس که آنها هرگز ابراز نکرده و ارائه نداده بودند، و سپس کوبیدن آن. علاوه بر آن برنشتین به شیوه‌های اکلکتیک (التقاطی) نیز برای مشوب نمودن اذهان متوسل می شد یعنی در مواردی در عین پذیرفتن نظریات مارکس، نظریاتی را نیز که در تضاد کامل با آن قرار داشت معتبر جلوه می داد.

بر اساس این «انتقادات» در زمینه تئوری، برنشتین و اپورتونیستهای دیگر خواستار آن بودند که احزاب سوسیال دمکرات بجای حرکت در جهت فراهم آوردن شرایط انقلاب اجتماعی و کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، سیاست مبارزه بخاطر اصلاحات و حرکت مسالمت آمیز به سمت سوسیالیسم را در پیش گیرند. و این بود آشی که آنها برای سوسیال دمکراسی و طبقه کارگر پخته بودند. «... آن وقت به پاداش این تحقیر بی پایان و مفتضح ساختن سوسیالیسم در برابر جهانیان، به پاداش مشوب نمودن ذهن سوسیالیستی توده‌های کارگر، این یگانه پایه‌ای که می تواند پیروزی ما را تضمین کند، طرحهای پرطمطراق یک مشت اصلاحات ناچیز را به ما می دهند که آنقدر ناچیزند که از حکومت‌های بورژوائی بیش از آن ممکن بود به دست آورد!» (چه باید کرد؟)

احزاب سوسیال دمکرات اروپا نه تنها برنشتینیسم را محکوم کردند (هر چند این محکومیت نه با برخوردی قاطعانه بلکه با روشهای دیپلماتیک و همراه با تعارف و تکلف صورت گرفت)،

بلکه به جزء جزء نظریات و «تئوریهای» ارائه شده از جانب این جریان برخورد کرده ثابت کردند که آموزشهای مارکس و انگلس کهنه که نشده هیچ، واقعیات حرکت تکاملی جامعه (با استناد به ارقام و شواهد کافی) صحت آنرا بیش از پیش اثبات می نماید.

باری به مطلب مورد بحث خود بازگردیم، علیرغم اینکه جریان اپورتونیستی مزبور در احزاب سوسیال دمکرات اروپا در اقلیت قرار داشته و توسط آنها محکوم شده بود، سوسیال دمکراسی روس از آن تأثیر پذیرفت و این تأثیر به رشد گرایش اکونومیستی موجود در آن کمک شایانی کرد.

عوامل داخلی و خارجی که فوقاً ذکر شد و در ایجاد زمینه مناسب برای رشد اکونومیسم نقش مهم داشتند، بی ارتباط با یکدیگر نبودند. در واقع عامل داخلی یعنی سطح نازل تئوریک، ورود و تأثیر عامل خارجی یعنی برنشتینیسیم را تسهیل می کرد و بدان میدان می داد. بدین ترتیب در میان سوسیال دمکراتهای روسیه افرادی پیدا شدند از قبیل پروکوپویچ، کوسکوا، استرووه* و غیره که اساس دکترین مارکس را مورد سؤال قرار داده نغمه «آزادی انتقاد» سر دادند. بروز این انحراف به تشنتت ایدئولوژیک - سیاسی موجود دامن زد. این شعار به ظاهر بی آزار که محتوی بورژوائی آنرا قبلاً شرح دادیم، به ویژه در شرایط روسیه بی اندازه خطرناک و به قول لنین به منزله «آزیر حقیقی نبرد» (چه باید کرد؟) بود. زیرا اگر در احزاب سوسیال دمکرات اروپا، به دلیل سوابق ممتد مبارزاتی، انسجام و یکپارچگی درونی وجود داشته و شعار مزبور که بخصوص پیروان چندان زیادی هم نداشت لاقلاً در آن هنگام خطر بزرگی محسوب نمی شد، در روسیه جنبش سوسیال دمکراتیک تازه در آستانه ایجاد حزب قرار داشت و هنوز از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی به وحدت و یکپارچگی لازم (بر اساس یک مثنی سیاسی انقلابی) نرسیده بود، هنوز پرنسپهای اساسی و پایه‌های ایدئولوژیک حزب که استحکام آن شرط اول استحکام تشکیلاتی حزب است قرص نشده بود و لذا شعار مزبور که دقیقاً بی پرنسپیی تئوریک و سیاسی را تبلیغ می کرد در صورت تحقق می توانست تأثیرات مضر دراز مدتی بجا گذارده و جنبش را برای سالهای متمادی به راه انحراف اندازد.

اکونومیسم بمثابة انحراف سیاسی، بر زمینه دو عامل فوق رشد نمود. بیان سیستماتیک نظریات اکونومیستی اولین بار در سال ۱۸۹۹ توسط پروکوپویچ و کوسکوا** در مانیفستی که بعداً به CREDO ملقب شد انجام گرفت. در این مانیفست تجربه جنبش کارگری اروپا مورد ارزیابی قرار گرفته و از آن جمع بندی به عمل آمده است. این جمع بندی حاکی از آنست که اگر پرولتاریا در کشورهای اروپائی به مبارزه سیاسی دست زده، علت آن شرایط خاص اروپا و سهولت چنین مبارزه‌ای بوده است و نه ضرورت آن. سپس گامی هم از این فراتر گذارده از این شرایط خاص یک حکم عام بیرون کشیده است بدین قرار: «قانون اساسی که می توان از مطالعه جنبش کارگری استخراج کرد عبارتست از قانون راه کمترین کوشش. در غرب، این راه همان فعالیت سیاسی بود.» پس از کشف این «قانون»، CREDO به چگونگی عملکرد آن در شرایط خاص روسیه پرداخته و توضیح می دهد که به دلیل وجود ستم سیاسی غیرقابل تحمل و سرکوب بیرحمانه هر گونه فعالیت سیاسی، «راه کمترین کوشش هرگز در کشور ما در جهت فعالیت

* این نکته جالب توجهی است که «ناقدین» جدید از میان «مارکسیستهای علنی» سابق سر بیرون آوردند.
** این هم جالب توجه است که بیان سیستماتیک نظریات اکونومیستی توسط همان اشخاصی انجام گرفت که فریاد «آزادی انتقاد» سر داده بودند.

سیاسی نخواهد بود» زیرا مبارزه سیاسی امکان ناپذیر است و حال آنکه «مبارزه اقتصادی گرچه مشکل و بینهایت هم مشکل است اما امکان پذیر می باشد».

CREDO پس از نفی وظیفه مبارزه سیاسی برای طبقه کارگر، ضرورت ایجاد یک حزب مستقل طبقه کارگر را نیز - و این نتیجه منطقی آنست - نفی می کند. نگارندگان آن ضمن اشاره به «بحران مارکسیسم» (منظور اشاره به برنشتینیسیم و البته به دیده مثبت است) اظهار می کنند که این بحران که نتیجه «عقب ماندن» مبارزات اقتصادی از مبارزات سیاسی است خود موجب تحولی ریشه‌ای در فعالیت عملی احزاب اروپا خواهد شد. «این تحول نه فقط در جهت پیشبرد پرتوانتر مبارزه اقتصادی، نه فقط در جهت تحکیم تشکیلاتهای اقتصادی، بلکه همچنین، و اصل مطلب در اینجا است، که در جهت اصلاح روش حزب در قبال سایر احزاب اپوزیسیون، صورت خواهد پذیرفت.»

بدین ترتیب CREDO خواستار «اصلاح» و «تحول» در احزاب سوسیال دمکرات اروپا بوده و از جریان رویونیستی برنشتینی به دفاع برمی خاست. «مارکسیسم آشتی ناپذیر، مارکسیسم نفی گرا، مارکسیسم ابتدائی (که ایده بسیار شماتیکی از تقسیم جامعه به طبقات دارد)» را مورد طعن و لعن قرار می داد و بجای آن از «مارکسیسم دمکراتیک» داد سخن می داد. در یک کلام، CREDO از احزاب سوسیال دمکرات اروپا می خواست استقلال خود را رها کرده به دنباله رو و زائده بورژوازی تبدیل شوند. و اما در مورد روسیه از آنجا که هنوز حزبی وجود نداشت مسئله فرق می کرد. در این مورد CREDO اصولاً با فکر ایجاد چنین حزبی به مبارزه برخاست: «صحبت‌هایی که درباره ایجاد یک حزب سیاسی کارگری مستقل شده است، چیزی نیست مگر تأثیر انتقال اهداف خارجه، نتایج خارجه، در کشور ما». CREDO سوسیال دمکرات‌هایی را که از ضرورت استقلال پرولتاریا و ضرورت ایجاد حزب سخن می راندند سخت به باد انتقاد گرفته، می گفت که اینها «شم زندگی» ندارند، «واقعیتهای روسیه» را درک نمی کنند، همه‌اش در «شما» به سر می برند، «هر قدر «نفی گرائی» در غرب (موقتاً) مناسب بود، به همان میزان نزد ما مضر است». و بالاخره CREDO به عنوان تنها راه صحیح این راه را در مقابل مارکسیست‌های روس قرار می داد: «شرکت و کمک به مبارزه اقتصادی پرولتاریا و شرکت در فعالیت اپوزیسیون لیبرال».

اگر چه CREDO اولین سندی بود که نظریات اکونومیستی را به صورت سیستماتیک و منظم بیان می کرد، لیکن این نظریات قبلاً به اشکال دیگری از طرف برخی محافل و گروه‌های سوسیال دمکرات مطرح شده بود. در فوریه ۱۸۹۷ لنین، مارتف و سایر رهبران قبلی گروه «اتحاد مبارزه برای آزادی طبقه کارگر» که از اواخر سال ۱۸۹۵ دستگیر شده و در بازداشت به سر می بردند، قبل از اعزام به تبعید فرصتی پیدا کردند تا با رهبران جدید گروه جلسه مشترکی تشکیل دهند. در این جلسه رهبران جدید که خود را «جوانان» و رهبران سابق را «پیران» خطاب می کردند هنگام بحث درباره تشکیلات و «اساسنامه صندوق کارگری» گرایش‌های اکونومیستی از خود بروز دادند. در اکتبر همان سال یعنی ۱۸۹۷ اولین شماره روزنامه «رابوچایا میسل» انتشار یافت و در سرمقاله آن برای اولین بار اکونومیسم آشکارا به منصفه ظهور رسید. در این سرمقاله گفته می شد: «کوشش دائمی برای فراموش نکردن آرمان سیاسی، اساس اقتصادی نهضت را تحت الشعاع خود قرار می دهد»، «مبارزه در راه وضعیت اقتصادی» باید شعار نهضت کارگری باشد، صندوق‌های اعتصابی «از صد تشکیلات دیگر برای نهضت گرانبها ترند»، «سیاست همواره مطیعانه از اقتصاد پیروی می کند»، کارگران باید «با علم به این قضیه مبارزه کنند که بدانند برای خود و اطفال خود مبارزه می کنند نه برای

نسلهائی از آینده»، «نهضت کارگری این قابلیت حیات خود را مدیون این واقعیت است که کارگر بالاخره عنان سرنوشت خود را از دست رهبران خارج کرده و خود به دست گرفته است» ... و قس علیهذا.

روزنامه «رابوچایا میسل» در محافل سوسیال دمکرات پترزبورگ تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت و به میزان زیادی در رشد انحرافات اکونومیستی نزد این محافل نقش بازی کرد. در سایر شهرهای روسیه و نزد محافل دیگر نیز اکونومیسم رشد نموده و از نقطه نظر سیاسی به انحراف عمده و مشخصه دوره سوم تکامل سوسیال دمکراسی در روسیه مبدل شد. اکونومیسم که خود بر زمینه سطح نازل تئوریک و شناخت یکجانبه و سطحی از مارکسیسم و تحت تأثیر مستقیم اپورتونیسیم برنشتینی به وجود آمده و رشد کرده بود، متقابلاً در حفظ و تحکیم این وضع نقش مهمی بازی می کرد. چه، کم بها دادن به تئوری و با نظر نامطلوب نگریستن به هر گونه بحث و جدل ایدئولوژیک - سیاسی که مشخصه آن بود نتیجه‌ای جز دامن زدن به تشنت تئوریک موجود نداشت.

قبلاً هنگام بررسی شرایط تشکیل کنگره اول به پراکندگی و تشنت ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی سوسیال دمکراسی اشاره کردیم. این پراکندگی و تشنت پس از ظهور اکونومیسم ابعاد و دامنه وسیعی به خود گرفت. بطوری که حتی بسیاری از محافل سوسیال دمکرات که به اصطلاح با اکونومیسم خط کشی می کردند، خود در عمل دچار آن شده و به تزلزلات ناشی از آن نیز درمی غلطیدند. نمونه و مظهر به تمام معنای این تزلزلات و پریشانی ها در آن هنگام گروهی از سوسیال دمکراتهای مقیم خارج بودند که روزنامه «رابوچیه دلو» را منتشر می کردند. این روزنامه که از هر گونه جر و بحث بر سر «اختلافات جزئی و ناچیز» به شدت اکراه داشت دارای این صفت ممیزه بود که همواره از هر طرف که باد می وزید به همان طرف خم می شد و یا به اصطلاح «نان را به نرخ روز می خورد» به این ترتیب که مثلاً دیروز از نظریات «رابوچایا میسل» دفاع می کرد، امروز تحت تأثیر نظریات «ایسکرا» از ضرورت مبارزه سیاسی پرولتاریا سخن می گفت و فردا با برخاستن یک موج تروریستی به تأیید ترور و لزوم آن می پرداخت. در یک کلام از هر آنچه موجود بود یا به وجود می آمد بدون هیچگونه پرنسیپی دنباله روی می کرد. بعد هم برای این بی پرنسیپی و دنباله روی خود دلیل می تراشید و مثلاً از لیبکنخت نقل قول می کرد که «اگر اوضاع و احوال جنبش ظرف ۲۴ ساعت تغییر کند، ما هم باید ظرف ۲۴ ساعت تاکتیک خود را تغییر دهیم.»

گروه ناشر «رابوچیه دلو» همانطور که گفتیم مظهر بارز تزلزلات موجود در سوسیال دمکراسی روسیه به شمار می رفت. اما چرا به ویژه در شرایط آن هنگام این تزلزلات اثرات ناگوار جدی روی جنبش می گذاشت و چرا مبارزه با آن به ویژه در آن هنگام اهمیت خاصی پیدا می کرد؟

در آستانه قرن حاضر جنبشهای خودبخودی کارگران اوج و دامنه بیسابقه‌ای پیدا کرد و نه تنها روز به روز بخشهای تازه تری از پرولتاریا را به سمت مبارزه جلب می کرد، بلکه بر روی سایر اقشار و طبقات خلق نیز اثر گذارده به جنبش می کشاند. رشد جنبش و همه گیر شدن آن هر روز وظایف تازه تر و سنگین تری را بر دوش انقلابیون و سوسیال دمکراتها قرار می داد. لیکن سوسیال دمکراسی در آنچنان وضعیتی به سر می برد که به هیچ عنوان قادر نبود از عهده این وظایف برآید، نه به این علت که از لحاظ کمی نیروی کافی در اختیار نداشت، برعکس، علیرغم دستگیریها و ضربات سخت وارده از جانب پلیس، تعداد محافل و گروههای سوسیال دمکرات که در شهرهای مختلف به فعالیت در میان کارگران مشغول بودند، به اندازه کافی زیاد

بود، بطوریکه مسئله رفتن سوسیال دمکراتها نه فقط به میان کارگران بلکه به میان کلیه طبقات اهالی مطرح شده بود. در همین ارتباط یعنی موجود بودن نیرو و لنین می گوید:

« آیا ما آن نیرو را داریم که ترویج و تبلیغ خود را متوجه تمام اهالی نمائیم؟ آری، البته. اکنون میستهای ما که اغلب متمایلند این موضوع را انکار نمایند آن گام بزرگی را که جنبش ما از ۱۸۹۴ (تقریباً) تا ۱۹۰۱ به جلو برداشته است فراموش می کنند ... آن زمان قوای ما به طرز حیرت انگیزی کم بود. در آن زمان تصمیم راسخ به اینکه همگی برای کار میان کارگران بروند و تقبیح شدید هر گونه انحراف از این کار یک امر طبیعی و مشروع بود. آن زمان تمام وظیفه ما این بود که در میان طبقه کارگر استوار گردیم. اکنون قوای عظیمی به جنبش جلب شده ...» (چه باید کرد؟)

بدین ترتیب مسئله‌ای که سوسیال دمکراسی با آن روبرو بود کمبود نیرو و عدم رابطه با طبقه کارگر و جنبش کارگری نبود. مسئله این بود که این نیروها علیرغم ارتباط هائی که میانشان وجود داشت از یکدیگر جدا و در پراکندگی به سر می بردند. ارتباط های میان آنها نه منظم بود و نه جنبه تشکیلاتی داشت. برعکس آنها نسبت به هم از لحاظ تشکیلاتی کاملاً مستقل بوده، هر یک تشکیلات خود را دارا بود.

وجود نشریات و روزنامه‌های محلی مختلف به طرز بارزی پراکندگی و جدائی گروههای سوسیال دمکرات روسیه را منعکس می نمود. این نشریات و روزنامه‌ها عموماً به مسائلی محلی محدود بوده و از چهارچوب مسائل صنفی اقتصادی کارگران خارج نمی شدند. به علاوه در همان محدوده محلی خود به صورتی پراکنده پخش شده و تازه هیچ نظم و ترتیبی هم در انتشارشان موجود نبود.

گروهها و محافل سوسیال دمکرات نه تنها از یکدیگر جدا و مستقل بودند، بلکه هر یک به تنهایی نیز دارای استحکام تشکیلاتی نبوده و اکثراً زیر ضربات پلیس خرد و نابود می شدند. علت آن هم این بود که فعالیت محافل در بین کارگران عموماً ادامه خودبخودی کار محفلی بود که سنناً انجام می گرفت، و نه نتیجه یک نقشه منظم و با برنامه که جوانب مختلف آن مورد بررسی و تعمق قرار گرفته و برای یک مبارزه سرسختانه و طولانی طرح شده باشد و بالطبع از لحاظ سازمانی واجد کیفیات لازم برای مبارزه با پلیس نمی توانست باشد. این وضع مانع از هر گونه ادامه کاری و ایجاد وسعت سازمانی می گشت.

از آن گذشته محافل سوسیال دمکرات اکثراً به رتق و فتق امور مربوط به مبارزات صنفی - اقتصادی کارگران مشغول بوده و در زمینه تشکیلات نیز تمام هم خود را مصروف ایجاد اتحادیه‌های کارگری می کردند. در یک کلام، تمام وقتشان صرف خرده کاری می شد.

سوسیال دمکراسی با این شرایط به هیچ وجه قادر نبود از عهده وظیفه سترگی که عبارت بود از سازماندهی جنبش پرتوان توده‌ها و سمت دادن آن به سوی مبارزه سیاسی رو در رو علیه رژیم، برآید. برای این کار نه یک سوسیال دمکراسی قطعه قطعه و ملوک الطوائفی، بلکه یک سوسیال دمکراسی متحد، یکپارچه، رزمنده و مستحکم لازم بود. لازم بود سوسیال دمکراسی بر پراکندگی و هرج و مرج موجود فائق آید و سازمان منسجم و مستحکمی را که سالها در راه آن کوشش به خرج رفته بود و اکنون نیازهای ناشی از حدت و قوت نهضت توده‌ای ایجاد آنرا به طرز بسیار مبرم تری در دستور کار قرار می داد، یعنی حزب طبقه کارگر را به وجود آورد.

درست در همین شرایط و وجود چنین ضرورت مبرمی برای جنبش بود که تردیدها و تزلزلات برخی از محافل و گروههای سوسیال دمکرات که «رابوچیه دلو» مظهر تمام عیار آنان بود، مانع جدی و عامل مضرری به حال رشد و اعتلای جنبش محسوب می شد. به این جهت مبارزه

برای تفهیم ضرورت ایجاد حزب نمی توانست بدون مبارزه علیه این روحیه متزلزل و این سهل انگاری زیانبخش انجام گیرد.

اما چگونه و از چه راهی میسر بود که به پراکندگی پایان بخشیده و حزب را به وجود آورد؟ آیا دعوت به تشکیل یک کنگره با شرکت نمایندگان گروههای سوسیال دمکرات موجود می توانست بدین امر جامه عمل پوشد؟ خیر، کنگره اول نیز در شرایطی کم و بیش نظیر شرایط مزبور و چه بسا با وخامت کمتر تشکیل شد. پس چگونه می بایست عمل کرد و در این راه گام برداشت؟

۸-۱- نقشه نین برای ایجاد حزب

ایجاد حزب و تحقق وحدت محکم و استوار مارکسیستهای روسیه قبل از هر چیز به وحدت ایدئولوژیک - سیاسی در درون سوسیال دمکراسی نیاز داشت. اگر پراکندگی و خرده کاری بر سوسیال دمکراسی مستولی شده بود علت آن در درجه اول پراکندگی ایدئولوژیک و سیاسی محافل و گروههای سوسیال دمکرات بود. اما چگونه امکان داشت به پراکندگی ایدئولوژیک و سیاسی پایان بخشید؟ از آنجا که علت و عامل اصلی این پراکندگی، رشد و نفوذ نظریات اکونومیستی و مشی اکونومیستی در جنبش بود، پایان دادن به آن بدون مبارزه‌ای آشتی ناپذیر و بی امان علیه اکونومیسم و بدون طرد آن امکان نداشت.

البته اکنون گفتن اینکه در آن هنگام انحراف اصلی در سوسیال دمکراسی روسیه، اکونومیسم بوده و مبارزه علیه آن اهمیت وافری داشت کار مشکلی نیست. اصولاً همیشه اظهار نظر در مورد مسائل پیچیده، پس از حل آنها مسلماً کار آسانی است، لیکن هنر و استعداد یک رهبر انقلابی لایق در آنست که درست در شرایط حساس و زمانی که توده‌ای از معضلات و مشکلات بغرنج و به ظاهر لاینحل پرده‌ای از ابهام بر روی مشکل اصلی کشیده و حلقه اصلی کلاف سردرگم را در لابلای آن پنهان کرده است، این مشکل اصلی و حلقه اصلی را یافته و با زدودن هاله ابهام از اطراف آن، راه درست رفع موانع و اعتلای جنبش را به روشنی نشان دهد. و این کاری بود که لنین در آن هنگام انجام داد. لنین از همان ابتدای بروز اکونومیسم خطری را که از جانب آن متوجه سوسیال دمکراسی روس بود تشخیص داده بهتر از همه کس می فهمید که غلبه آن در جنبش به معنای غلبه اپورتونیسم و رویونیسم و از بین رفتن جنبش انقلابی پرولتاریاست. به همین دلیل بود که لنین از همان اولین تظاهرات خارجی این خط مشی اپورتونیستی با قاطعیت و شدت علیه آن موضع گیری کرده و افشا می نمود.

هنگامی که CREDO کذائی نوشته شد و یک نسخه از آن به دست لنین که در آن هنگام (۱۸۹۹) در تبعیدگاه به سر می برد، رسید، وی بلافاصله اعتراضی علیه آن نوشت و این اعتراض را در جلسه‌ای که با شرکت ۱۷ نفر از مارکسیستهای تبعیدی روسیه تشکیل داد به بحث گذاشت که به اتفاق آرا مورد تصویب قرار گرفت. لنین اعتراض خود را همراه با CREDO به خارج فرستاد و در آنجا پلخائف آنرا در نشریه خود به چاپ رساند.

اما اگر لنین خطری را که در اکونومیسم نهفته بود به روشنی تشخیص می داد، این امر در مورد همه سوسیال دمکراتها صادق نبود. در واقع بسیاری از آنها یا اصولاً منکر وجود اکونومیسم بوده و یا اینکه اگر هم وجود آنرا حس می کردند و انحرافی تشخیص می دادند، آنرا آنقدرها خطرناک ندیده و به عنوان اشتباهات کوچکی که برخی سوسیال دمکراتها اینجا و آنجا مرتکب می شوند با آن برخورد می کردند. به همین جهت نه تنها در مقابل رشد آن هشدار نمی دادند و سوسیال دمکراسی را از آن برحذر نمی کردند، بلکه با لنین و سوسیال دمکراتهای دیگر

که برخوردی قاطعانه با آن به عمل آورده و به شدت علیه آن مبارزه می کردند، مخالفت کرده به آنها ایراد می گرفتند که با این طرز برخورد «غیر رفیقانه» و بزرگ کردن و اهمیت قائل شدن برای «خرده اختلافهای جزئی و ناچیز» به وحدت جنبش آسیب می رسانند و موجب تشدید تفرقه در سوسیال دموکراسی می کردند.

از آنجا که این طرز برخورد غیرقاطعانه، به اکونومیسم و رشد آن میدان بیشتری می داد، لنین و سوسیال دموکراتهای انقلابی با آن نیز مبارزه کرده علیه آن موضع می گرفتند. «تنها اشخاص کوتاه نظر می توانند مباحثات فراکسیونی و مشخص ساختن دقیق خرده اختلافها را بی موقع یا زائد شمارند. آینده سوسیال دموکراسی روس برای سالیان دراز ممکنست به تحکیم این یا آن «خرده اختلاف» منوط و مربوط باشد.» (چه باید کرد؟)

در اینکه نظر لنین در این مورد یعنی در مورد برخورد قاطعانه با مشی اکونومیستی، نظری صائب بود جای هیچگونه شکی نیست، چه آن دسته از سوسیال دموکراتهایی که روش کجدار و مریز در قبال آن در پیش می گرفتند اکثراً خود دچار اکونومیسم و دنباله روی می شدند. نمونه آن گروه ناشرین «رابوچیه دلو» است. در مورد این گروه توضیحی ضروری به نظر می رسد. گروه مزبور عبارت بود از «اتحادیه سوسیال دموکراتهای روس مقیم خارجه» که از جانب کنگره اول به سمت نماینده رسمی حزب در خارج انتخاب شده بود. لیکن در شرایط فقدان یک انضباط حزبی محکم، در شرایط پراکندگی و خرده کاری حاکم بر جنبش، با رشد اکونومیسم و تشدید اختلافات درونی سوسیال دموکراسی، اتحادیه مزبور نیز از این جریانات برکنار مانده و گرایشات اکونومیستی در جناحی از آن قوت گرفت. به این ترتیب در درون اتحادیه از یک طرف اکونومیستهای نظیر کریچفسکی و مارتینف و از طرف دیگر پلخانف و سایر سوسیال دموکراتهای انقلابی، در مقابل هم صف آرائی کردند. تشدید این اختلافات به جدائی کامل میان دو بخش انجامید. در آوریل ۱۹۰۰ کنگره دوم «اتحادیه...» تشکیل شد و در آن اکثریت اعضا از مواضع اکونومیستی پشتیبانی کردند. پلخانف و سایر سوسیال دموکراتهای انقلابی، به دنبال این وضع، کنگره را ترک گفته از «اتحادیه...» انشعبا کردند و گروه دیگری به نام «سوسیال دموکرات» به وجود آوردند.

مبارزه لنین و سوسیال دموکراتهای انقلابی علیه اکونومیسم و نیز علیه تزلزلات و نوسانات درون سوسیال دموکراسی امری بود لازم برای رسیدن به وحدت ایدئولوژیک - سیاسی و مهیا نمودن مبانی تشکیل حزب. لیکن آیا این کافی بود و آیا این مبارزه می بایست به تبعیت از اوضاع و به صورت خودبخودی انجام می گرفت؟ لنین نه تنها ضرورت این مبارزه را تشخیص داده آنرا قاطعانه انجام می داد، بلکه معتقد بود که این مبارزه می بایستی نه بطور خودبخودی و بی برنامه، بلکه به صورت آگاهانه و با پیروی از یک نقشه معین شده از قبل به پیش برده شود. در حقیقت مبارزه علیه عنصر خودبخودی که یکی از پایه های اصولی اندیشه لنینی است انعکاس خود را در چگونگی پیشبرد مبارزه علیه اکونومیسم و علیه تشتت ایدئولوژیک - سیاسی درون سوسیال دموکراسی نیز بجا گذاشت. اما از آنجا که این مبارزه جزئی بود از مجموعه فعالیتهایی که در جهت فراهم کردن زمینه های لازم برای تشکیل حزب انجام می گرفت، نقشه مزبور می بایست دربرگیرنده کلیه جوانب این فعالیت گردیده و منجمله چگونگی مبارزه علیه انحرافات نیز در آن منظور شده باشد. این مطلب را قدری بیشتر توضیح دهیم.

قبلاً گفتیم که اکونومیسم از این نظر انحراف به شمار می رفت که مبارزه پرولتاریا را از جهت اصلی آن که عبارتست از مبارزه سیاسی علیه رژیم و علیه بورژوازی منحرف می کرد و در

نتیجه فعالیت سوسیال دمکراسی را نیز از جهت اصلی آن منحرف نموده بجای وظیفه انتقال آگاهی سیاسی و آگاهی سوسیالیستی در میان طبقه کارگر و پیوند دادن آن با مبارزات این طبقه، بجای تبلیغ و ترویج سیاسی در بین کارگران و سازماندهی آنها در جهت ایجاد تشکل طبقاتی و حزب مستقل کارگری، وظیفه دیگری که همه فعالیت سوسیال دمکراسی را به مبارزه صنفی - اقتصادی کارگران محدود می ساخت و بدین ترتیب بر روی وظیفه اصلی سایه می افکند، مطرح می نمود. بررسی دقیقتر و نزدیکتر اکونومیسم و چگونگی برخورد و مبارزه لنین علیه آن (در کتاب «چه باید کرد؟») را به بخش بعد موکول می کنیم. در اینجا قصد ما از یادآوری مضمون انحراف اکونومیستی و تزلزلات دیگر موجود در سوسیال دمکراسی روس در آن هنگام جلب توجه به آن وظیفه اصلی و کار عمده‌ای است که ایجاد حزب و تحقق واقعی آن در عمل به انجام آن وابسته بود و اکونومیسم مانع از انجام آن می شد. بدین ترتیب مبارزه با اکونومیسم که بازتاب آن در فعالیت عملی به صورت خرده کاری و پراکندگی درمی آمد می بایست در عین حال توأم باشد با پیاده کردن و توسعه یک فعالیت عملی منظم و مرتبط در جهت پیوند آگاهی با جنبش توده‌ای. به عبارت دیگر صحت مشی انقلابی و نادرستی مشی های انحرافی و در درجه اول اکونومیسم فقط کافی نبود با استدلال تئوریک و پلمیک سیاسی اثبات شود، چه در این صورت نمی توانست آنطور که باید به جا انداختن مشی درست و طرد اکونومیسم منجر گردد. لازم بود علاوه بر آن صحت خط مشی انقلابی در عمل به اثبات رسد. فقط در اینصورت بود که مبارزه ایدئولوژیک و تئوریک علیه اکونومیسم می توانست قرین پیروزی شود. بدین ترتیب کوشش برای گسترش فعالیت عملی سوسیال دمکراسی بر اساس مشی انقلابی نه تنها بخودی خود عامل ضروری و غیرقابل صرف نظر جهت فراهم کردن زمینه‌های ایجاد حزب به شمار می رفت، بلکه به عنوان پشتوانه عملی مبارزات ایدئولوژیک درونی برای طرد اکونومیسم و انحرافات متأثر از آن نقش اساسی ایفا می نمود.

یک چنین فعالیت انقلابی در میان توده علاوه بر اینکه به تقویت و تحکیم پایه‌های توده‌ای حزب کمک می کرد، می توانست روابط بین بخشهای مختلف سوسیال دمکراسی را نیز بر اساس معیارهای اصولی استحکام بخشیده، شرایط به هم پیوستگی و وحدت همه محافل و گروههای سوسیال دمکرات روسیه را در یک حزب واحد، از لحاظ تشکیلاتی مهیا سازد.

لنین نه تنها ضرورت مبارزه قاطعانه علیه اکونومیسم به عنوان انحراف اصلی جنبش را بهتر از هر کس دیگر تشخیص داد، و نه تنها لزوم پیشبرد این مبارزه را به صورت آگاهانه و همراه با برنامه و نقشه و نه به صورت خودبخودی می دید، برنامه و نقشه‌ای که کلیه جوانب کار را سنجیده و راه حل مشخصی برای هر یک ارائه داده باشد، بلکه خود مبتکر چنین نقشه‌ای شد. این نقشه عبارت بود از نقشه ایجاد یک روزنامه سراسری برای تمام روسیه. لنین جزئیات و اطراف و جوانب این نقشه را از هنگامی که هنوز در تبعیدگاه به سر می برد در ذهن خود پرورش داده و پخته بود.

روزنام وسیله‌ای بود که به توسط آن می شد تبلیغات و افشاگریهای سیاسی وسیع را در سراسر روسیه انجام داده و به رشد آگاهی سیاسی و شناخت سوسیالیستی کارگران کمک رساند. همچنین به وسیله روزنامه امکان داشت که مبارزه علیه اکونومیسم و تزلزلات موجود را در مقیاسی وسیع دامن زده و از طریق افشای علنی و وسیع محتوی اپورتونیستی این خط مشی، آنرا از درون صفوف سوسیال دمکراسی طرد کرده و در بین کارگران مقتضح نمود. علاوه بر آن، روزنامه رشته ارتباطی بود بین گروههایی که تا آن هنگام پراکنده بوده مستقل از هم فعالیت می کردند. این ارتباط نه تنها منظم بلکه ارتباطی بود دارای جنبه تشکیلاتی و می توانست نقطه

حرکتی باشد در جهت ساختمان استخوانبندی آینده حزب. روزنامه از خرده کاریها و دوباره کاریها جلوگیری کرده کار افشاگری سیاسی را در تمام روسیه تحت یک نظم واحد درمی آورد. سازمان محکم و به هم فشرده‌ای از انقلابیون حرفه‌ای می توانست ارتباط منظم بین محافل و گروههای مختلف سوسیال دمکرات را در پهنه روسیه به وجود آورده، ادامه کاری روزنامه را تضمین نماید. بدین ترتیب انرژی و نیروی موجود در گروههای سوسیال دمکرات روسیه که به تعداد زیادی در نواحی و شهرهای مختلف، جداگانه به کار خود مشغول بودند، با ایجاد روزنامه و ارتباطات اطراف آن از هرز رفتن نجات پیدا کرده در یک کانال جمع آوری می شد و با ترکیب آنها بازده و درجه تأثیرشان به مراتب افزایش می یافت.

از آنجا که چاپ روزنامه در داخل روسیه به دلیل اختناق پلیسی حاکم توأم با مخاطراتی بود، لنین طرحی برای چاپ آن در خارج و ارسال آن به روسیه و احياناً تکثیر آن در چاپخانه‌های مخفی داخل روسیه ریخته بود. در فوریه ۱۹۰۰ لنین بلافاصله پس از اتمام دوره تبعید دست بکار تهیه مقدمات عملی کردن نقشه خود شده مذاکراتی را با زاسولیچ در مورد شرکت گروه «آزادی کار» در انتشار روزنامه آغاز نمود. پس از آن لنین و سایر همفکران وی تلاش پیگیری را آغاز نموده و طی تماسها و مذاکرات متعددی که با گروهها و عناصر مختلف سوسیال دمکرات شهرهای مختلف روسیه (ریگا، پترزبورگ، پسکوف، سامارا، نیژنی نوگورود، اوما و ...) به عمل آوردند، چگونگی همکاری و کمک آنها را با روزنامه سراسری مورد بحث قرار داده و با جلب موافقت بسیاری از آنها قرار و مدارهای لازم را گذاردند*. در ماه اوت لنین همراه پوترسف مذاکراتی در ژنو با پلخانف و سایر رهبران گروه «آزادی کار» انجام دادند و با مشکلات زیاد بالاخره پس از مدتی هیئت تحریریه‌ای مرکب از: لنین، پلخانف، مارتف، اکسلرود، پوترسف و زاسولیچ تشکیل شد. در ماه سپتامبر «اعلامیه هیئت تحریریه ایسکرا» توسط لنین نوشته شد. این اعلامیه ابتدا به صورت تراکت در بین سازمانها و کارگران سوسیال دمکرات پخش شد. در این اعلامیه لنین پس از شرح مختصری از اوضاع جنبش، انحرافات درونی و نابسامانیهای آن چنین ادامه می دهد: «بدین ترتیب، برای ما، اعضای حزب، مسئله هدف آنی و فوری به ترتیب زیر مطرح است: چه نقشه عملی را می باید برای احیای حزب اتخاذ کرد که پایه‌های هر چه استوارتری داشته باشد؟

جوابی که معمولاً به این سؤال می دهند اینست که: باید یک کمیته مرکزی جدیدی انتخاب نموده وظیفه انتشار مجدد ارگان حزب را بدان واگذار نمود. لیکن در دوره پر آشوبی که ما از سر می گذرانیم وسیله‌ای تا این حد آسان دردی را دوا نمی کند.

ایجاد و تحکیم حزب، یعنی ایجاد و تحکیم اتحاد تمام سوسیال دمکراتهای روسیه، باری، به دلائلی که فوقاً برشمردیم چنین وحدتی نمی تواند، مثلاً، با تصمیم یک جلسه نمایندگان مقرر شود. این وحدت را باید پروراند. قبل از هر چیز باید یک وحدت مستحکم ایدئولوژیک به وجود آورد، و اختلاف نظرها و اغتشاشاتی را که - رک و پوست کنده بگوئیم - در حال حاضر در بین سوسیال دمکراتهای روسیه استیلا دارد از میان برداشت. این وحدت ایدئولوژیک را باید به توسط یک برنامه حزبی قوام بخشید. در درجه دوم باید سازمانی ایجاد کرد که بطور اخص

* لنین و همفکران وی در جلب تعداد هر چه بیشتر از سوسیال دمکراتهای روسیه به همکاری با طرح روزنامه سراسری، تا جای ممکن کوشش بکار بردند. آنها حتی سعی کردند گروه «مارکسیستهای علنی» را نیز به سمت این برنامه جلب کنند. به این قصد در ماه آوریل ۱۹۰۰ لنین، مارتف، پوترسف و رادچنکو از یک طرف و استرووه، توگان و بارانوفسکی از طرف دیگر کنفرانسی تشکیل داده و در مورد طرح روزنامه و همکاری احتمالی آنها در آن گفتگوهای به عمل آوردند.

مأمور حفظ ارتباط میان تمام مراکز جنبش بوده، در مواقع لزوم اطلاعات کامل در مورد جنبش را جمع آوری کرده و بطور منظم تمام نقاط روسیه را از لحاظ جراید تغذیه نماید. فقط هنگامی که چنین سازمانی آبدیده شد، زمانی که یک دژ سوسیالیستی روسی وجود داشت، فقط در آن هنگام است که حزب موجودیتی تضمین شده داشته و به یک واقعیت زنده و لذا یک نیروی سیاسی پرتوان تبدیل خواهد شد...»

اولین شماره «ایسکرا» در دسامبر ۱۹۰۰ منتشر شد. از این تاریخ تا تشکیل کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه (ژوئیه ۱۹۰۳) «ایسکرا» مبارزه پیگیر و فعالیت خستگی ناپذیری را در روسیه دامن زد. افشاگرهای سیاسی و مقالات روشنگرانه «ایسکرا» که بطور منظم در نقاط مختلف روسیه در بین کارگران و دیگر زحمتکشان و نیز روشنفکران پخش می شد از یک طرف به رشد آگاهی آنها کمک شایسته‌ای کرد و از طرف دیگر اعتبار روزنامه را رفته رفته در افکار عمومی و در بین محافل انقلابی افزایش داد. این افشاگرها همراه با کار ترویجی و آموزشی پرحوصله و پیگیرانه سوسیال دمکراتهای پیرو «ایسکرا» در بین کارگران و زحمتکشان موجب پیوند هر چه وسیعتر و عمیقتر سوسیالیسم با جنبش کارگری گشته، زمینه ذهنی تشکل کارگران را بر حول یک مشی سیاسی انقلابی، یعنی تشکل طبقاتی آنها را فراهم می آورد.

«ایسکرا» همچنین به موازات افشاگری سیاسی و کار ترویجی و آموزشی، و بطور هم جهت با آن، مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک پیگیرانه و قاطعانه‌ای را بر علیه مشی های انحرافی و به ویژه اکونومیسم آغاز نموده و با افشای مضمون اپورتونیستی آن در انظار عام در طرد آن و جلب نیروهای جنبش بر گرد مشی انقلابی نقش تعیین کننده‌ای ایفا کرد.

همین مبارزه و فعالیت عملی خستگی ناپذیر بود که رفته رفته نظر قشرهای وسیعتری از کارگران آگاه و پیشرو و نیز سوسیال دمکراتهای روس را به سمت «ایسکرا» جلب نمود و آنرا به مرکز تجمع و گردهم آیی نیروهای پراکنده حزب و به مدرسه تربیت کادرهای آن تبدیل کرد. بدین ترتیب تدریجاً تعداد محافل و گروههای سوسیال دمکرات که حقانیت و صحت سیاست «ایسکرا» را در تئوری و عمل به رأی العین مشاهده می کردند و به پشتیبانی از این سیاست برمی خاستند افزایش می یافت. علاوه بر آن در بسیاری شهرهای روسیه گروهها و کمیته‌های حزبی پیرو سیاست «ایسکرا» ایجاد می گردید. سازمانهای ایسکرایی، تحت نظارت و رهبری مستقیم همزمان و همفکران لنین (انقلابیونی نظیر بومان، بابوشکین، گوسف، کالینین، کریژیژانوسکی و دیگران) تشکیل شده به فعالیت می پرداختند. خود لنین چند بار مخفیانه به روسیه بازگشت و در شهرهای مختلف با گروههای سوسیال دمکرات جهت جلب همکاری و شرکت آنها در «ایسکرا» مذاکره کرد.

بدین ترتیب «ایسکرا» نه تنها با فعالیت افشاگرانه سیاسی (همراه با کار ترویجی و آموزشی مستقیم انقلابیون) سوسیالیسم را با جنبش کارگری پیوند داده، زمینه ذهنی ایجاد حزب طبقه کارگر را فراهم آورد، بلکه با متصل کردن و به هم پیوستن نیروهای پراکنده سوسیال دمکراسی و ایجاد ارتباط تشکیلاتی بین بخشهای مختلف جنبش و نیز توسعه کار تشکل دهی توده، رفته رفته به خرده کاری و تفرقه پایان بخشیده، زمینه عینی ایجاد حزب را نیز مهیا نمود.

کنگره دوم حزب کارگری سوسیال دمکرات روسیه در شرایطی برگزار شد که اکونومیسم بمثابة اپورتونیسم علنی در سوسیال دمکراسی روسیه در تئوری، سیاست و عمل با ورشکستگی کامل روبرو شده، سیاست «ایسکرا» پشتیبانی اکثریت سازمانها و گروههای سوسیال دمکرات روسیه را به دست آورده بود. این پشتیبانی علاوه بر زمینه‌های تئوریک و سیاسی، در زمینه

تشکیلاتی نیز ثمرات خود را ببار آورده و از این سازمانها و گروهها مجموعه‌ای منسجم و یکپارچه به وجود آورده بود. به این جهت کنگرهٔ مزبور فقط یک فرمالیته‌ای نبود که طی آن بخشهای مختلف سوسیال دموکراسی وابستگی خود را به یکدیگر در یک حزب واحد صرفاً بطور رسمی اعلام نمایند، بلکه این وابستگی اینبار به صورت یک واقعیت زنده وجود داشت، واقعیتی که در عرصهٔ مبارزه به وجود آمده و جوش خورده بود. کنگره به واقعیتی که وجود داشت رسمیت می بخشید و بدین ترتیب در جهت تحکیم و تقویت آن تأثیر می گذارد.

با وجودی که «ایسکرا» و مبارزات پیگیر آن طی دورهٔ سه سالهٔ ۱۹۰۰-۱۹۰۳ در ایجاد اتحاد واقعی بین سوسیال دموکراتهای روسیه نقش اساسی ایفا کرد و در عمل نشان داد که شایستگی آنرا دارد که به ارگان مرکزی حزب تبدیل شود، معذک خطاست اگر تصور کنیم که با تشکیل کنگرهٔ دوم سیاست «ایسکرا» بطور تمام و کمال پذیرفته شده و دیگر مسئله‌ای باقی نمانده بود. پیدایش فراکسیون منشویک در کنگرهٔ دوم و قطب بندی ای که به دنبال آن در درون سوسیال دموکراسی روسیه ایجاد گردید نشان می دهد که هنوز کار ساختمان یک حزب لنینی به پایان نرسیده، بلکه فقط دورانی را از سر گذرانده است و در دوران بعدی که در مقابل آن گشوده شده می بایستی با عزم راسخ و قاطعیتی خلل ناپذیر مبارزه را در سطحی عالیتر و بغرنجتر ادامه داد.

فی الواقع هم، حزب لنینی، حزب بلشویکی در عرصهٔ عمل و در آتش مبارزه ساخته شد.

فوقاً اوضاع و احوال تاریخی و سیر تکاملی سوسیال دموکراسی روسیه را مختصراً شرح دادیم و گذار آنرا از دوره‌های سه گانه‌ای که لنین در مؤخرهٔ «چه باید کرد؟» از آن نام می برد بررسی نمودیم. به خصوص دورهٔ سوم را از این جهت که رسالهٔ لنین در گرماگرم آن و با هدف پاسخگویی به مسائل آن به رشتهٔ تحریر درآمده با تفصیل بیشتری تشریح کردیم. به این ترتیب کوشش ما بر آن بود که ویژگیهای خاص سوسیال دموکراسی روسیه را در آن هنگام بازشناسیم، تا بر اساس آن بتوانیم رسالهٔ لنین را در زمینهٔ تاریخی خود مورد بررسی قرار دهیم و این سفارشی است که بارها خود لنین به خوانندگان این اثر کرده است.

در بررسی دورهٔ سوم، پریشانی، گسیختگی و تزلزل موجود در سوسیال دموکراسی را بیان کرده، دیدیم انحراف اصلی که مانع اساسی رهائی از این نابسامانی به شمار می رفت اکنون میسب بود. و دیدیم که یکی از مؤلفه‌های طرح اصلی لنین برای حرکت در سمت یکی کردن سوسیال دموکراسی روسیه و ایجاد یک حزب واقعی، مبارزه و طرد این انحراف اپورتونیستی از صفوف جنبش بود. لنین این مبارزه را بطور پیگیر در ستونهای ایسکرا و نیز در مقالات دیگر خود دنبال نموده و در رسالهٔ «چه باید کرد؟» به صورت سیستماتیک علیه ریشه‌های معرفتی و تظاهرات مختلف اکنون میسب انجام داده است. بررسی نزدیکتر اکنون میسب و چگونگی برخورد و مبارزهٔ لنین علیه آن موضوع مورد مطالعهٔ بخش بعد را تشکیل می دهد.

تکثیر:

کمونیستهای انقلابی

www.k-en.com

info@k-en.com